



درسنامه عربى / پایه دوازدهم مشترك

گروه عربى استان كردستان

دبيرخانه راهبري درس عربى - فارس

بابك قجر

با تشكر از خانم طيبه عباسى، خانم پرستو اصغرى و آقاى رئوف رهنمون

1403-1404

	الدِّينُ وَ التَّدِينُ
با یکتاپرستی به دین روی آور.	﴿ اَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ﴾
دینداری در انسان فطری (ذاتی) است و تاریخ به ما می گوید .	التَّدِينُ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ. وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا:
هیچ ملتی از ملت‌های زمین نیست	لَا شَعَبٌ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ
مگر اینکه آیین و روشی برای پرستش داشته باشد.	إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.
آثار کهنی که انسان آنها را یافته است .	فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اِكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ
و تمدن‌هایی که آنها را در خلال نوشته‌ها ، کنده‌کاری‌ها (نگاره‌ها) ، نقاشی‌ها و تندیس‌ها (مجسمه‌ها) شناخته است	وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرُّسُومِ وَ التَّمَاتِيلِ
همت و رزیدن انسان به دین را تاکید می کند بر اینکه (دینداری) در وجود او فطری است .	تُوَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْإِنْسَانِ وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرِيٌّ فِي وُجُودِهِ
ولی عبادت‌ها و مراسم او خرافی بود ؛	وَ لَكِنَّ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرَهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً
مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن (تقدیم) قربانی‌ها به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شرشان .	مِثْلَ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.
و در گذر زمان این خرافات در دین‌های مردم افزایش یافت .	وَ اِزْدَادَتْ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ.
ولی خدای - پر برکت و بلند مرتبه بادا نام او - مردم را بر همین حالت رها نساخت؛ قطعاً {او} در کتاب کریمش (با کرامتش) فرموده است :	وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:
آیا انسان گمان می کند (می‌پندارد) که بیهوده رها می شود ؟	﴿ أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدًى ﴾
به همین خاطر پیامبران را برایشان فرستاد تا راه راست و دین حق را برایشان آشکار کنند.	لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.
و قرآن کریم درباره روش (داستان) پیامبران(ع) و درگیری (مبارزه) آنها با مردمان کافر خود با ما سخن گفته است .	وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنِ سِيَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ (ع) وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.
و باید یاد کنیم مثالی را، [داستان] ابراهیم خلیل را، که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد .	وَ نَتَذَكَّرُ مِثْلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ (ع) الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يُنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.
و در یکی از عیدها هنگامی که قوم او از شهرشان خارج شدند ، ابراهیم تنها ماند .	فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمُ (ع) وَحِيدًا،
پس تبری را برداشت و همه بت‌ها جز بت بزرگ را در معبد شکست	فَحَمَلَ فَاسًا وَ كَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ
سپس تبری را روی دوش او آویزان کرد و معبد را ترک کرد .	ثُمَّ عَلَّقَ الْفَاسَ عَلَى كَتِفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.
و وقتی که مردم برگشتند ، بت‌هایشان را شکسته دیدند	وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مَكْسُورَةً
و گمان کردند که ابراهیم(ع) این کار را کرده است . (انجام دهنده است)	وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ (ع) هُوَ الْفَاعِلُ
پس او را برای محاکمه کردن (دادگاهی کردن) احضار کردند و از او پرسیدند:	فَأَحْضَرُوهُ لِلْمَحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:
آیا تو این کار را با خدایانمان انجام دادی ای ابراهیم ؟	﴿ أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴾

فَأَجَابَهُمْ لِمَ تَسْأَلُونَنِي؟! إِسْأَلُوا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ.	پس به آنان پاسخ داد : چرا از من سؤال می کنید؟! از بت بزرگ سؤال کنید .
بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ:	مردم شروع به پیچ کردن (شروع کردند) به آهسته سخن گفتن):
« إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ إِثْمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا.»	قطعاً بت سخن نمی گوید ؛ ابراهیم فقط قصد دارد بت های ما را مسخره کند .
وَهُنَا ﴿ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ.﴾	و در اینجا گفتند : او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید
فَقَدَفُوهُ فِي النَّارِ فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.	پس او را در آتش انداختند و خداوند او را از آن {آتش} نجات داد.

الْمُعْجَم		
أَحْضَرَ : آورد ، حاضر کرد	حَرَّقَ : سوزاند	الْفَأْسُ : تبر « جمع : الْفُؤُوس »
الْأَصْنَامُ : بت ها «مفرد :الصَّنَم»	الْحَنِيفُ : یکتاپرست	الْقُرَابِينُ : قربانی ها «مفرد :الْقُرْبَان»
أَقَمَ وَجْهَكَ : روی بیاور	الْأَسْدَى : بیهوده و پوچ	الْكَيْفُ ، الْكَيْفُ : شانه «جمع :الْأَكْتاف»
(ماضی :أَقَمَ / مضارع :يُقِيمُ)	الْأَسِيرَةُ : روش و کردار، سرگذشت	كَسَرَ : شکست
بَدَؤُوا يَتَهَامَسُونَ : شروع به پیچ کردن	الْأَشْعَائِرُ : مراسم	النَّقُوشُ : کنده کاری ها ، نگاره ها
(ماضی :تَهَامَسَ / مضارع :يَتَهَامَسُ)	الْأَصْرَاعُ : کشمکش = النِّزَاعُ ≠ السَّلْمُ	«مفرد :النَّقُوش»
الْتَجَنَّبُ : دوری کردن	عَلَّقَ : آویخت	
(ماضی :تَجَنَّبَ / مضارع :يَتَجَنَّبُ)		

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ		
الصَّحِيحَ	هدف از تقدیم قربانی ها به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شرشان بود.	۱- كَانَ الْهَدَفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقُرَابِينِ لِلْإِلَهَةِ كَسَبَ رِضَاهَا وَتَجَنَّبَ شَرَّهَا .
الْخَطَا	ابراهیم تبر را روی شانهای کوچک ترین بت ها آویزان کرد	۲- عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ (ع) الْفَأْسَ عَلَى كَيْفِ أَصْعَرَ الْأَصْنَامِ....
الْخَطَا	برخی ملت ها برای عبادت دین و روشی نداشتند .	۳- لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ
الصَّحِيحَ	آثار قدیمی (باستانی) همت ورزیدن (توجه) انسان به دین را تاکید می کند	۴- الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْدِينِ .
الصَّحِيحَ	بی گمان دینداری در انسان فطری (ذاتی) است	۵- إِنَّ التَّيْدِينَ فِطْرِيٌّ فِي الْإِنْسَانِ .
الصَّحِيحَ	خداوند انسان را بیهوده رها نمی کند	۶- لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدىً .

اعلموا

معانی الحروف المشبهة بالفعل ولا النافية للجنس

۱- الحروف المشبهة بالفعل

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شویم :

■ **إِنَّ** : جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ / بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

■ **أَنَّ** : به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال:

﴿... قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ / گفت میدانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

نکته اول :

تفاوت **إِنَّ** و **أَنَّ** در چیست ؟

«**إِنَّ**» ابتدای جمله اسمیه می آید و حالت تأکیدی دارد .

{ **إِنَّ** مُسْتَقْبَلِ الْأَمَةِ بِيَدِ الْمُعَلِّمِ / قطعاً آینده امت به دست معلم است }

«**أَنَّ**» همراه جمله اسمیه است و دو جمله را به وصل می کند . (وسط جمله می آید)

{ **إِعْلَمَ أَنَّ** يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ / بدان که دست خدا همراه جماعت است }

نکته دوم

ترجمه کردن «**إِنَّ**» اختیاری است یعنی در تست های کنکور چه ترجمه شود و چه ترجمه نشود ایرادی ندارد و مبنای درست و غلط بودن تست نیست . مثال : **إِنَّ** اللَّهَ قَادِرٌ : همانا خداوند تواناست / خداوند توانا است .

نکته سوم :

گاهی حرف «**إِنَّ**» همراه «ما» به کار می رود : و «**إِنَّمَا**» باید به صورت «فقط، تنها، بدون شک، مسلماً» ترجمه شود .
إِنَّمَا الْحَقُّ مُنْتَصِرٌ : تنها (فقط) حق پیروز است .

نکته چهارم :

إِنَّ غالباً در اول جمله می آید اما باید یادمان باشد که از «**إِنَّ**» بعد از فعل های (قَالَ و يَقُولُ) و مشتقات آن استفاده می کنیم.
 مثال : قَالَ **إِنَّ** اللَّهَ أَعْلَمُ : «گفت : بی گمان خداوند داناتر است»

نکته پنجم :

انواع «ان»

تا کنون با ۴ نوع «ان» در کتاب درسی آشنا شده اید که باید در جملات به درستی آنها را تشخیص بدهید «**إِنَّ / أَنْ / إِنْ / إِنَّ**»

إِنَّ ← حرف شرط است / بعد از آن حتماً فعل می آید / غالباً در ابتدای جمله (فعل شرط و جواب شرط) می آید . / به معنی اگر است .

أَنَّ ← حرف ناصبه است / بعد از آن حتماً فعل (مضارع) می آید / معمولاً در وسط جمله می آید / به معنی «که» است .

إِنَّ ← حروف مشبهه است / ابتدای جمله اسمیه می آید / حالت تأکیدی دارد / به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است .

أَنَّ ← حروف مشبهه است / همراه جمله اسمیه می آید / و دو جمله را به وصل می کند / به معنای «که» است .

بنابراین « إِنْ و أَنْ » قبل از فعل می‌آیند اما « إِنْ و أَنْ » قبل از فعل نمی‌آیند بلکه قبل از اسم می‌آید .	
نکته ششم	
معمولاً «لِأَنَّ» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:	
پرسش: لِمَاذَا مَا سَافَرْتَ بِالطَّائِرَةِ؟	پاسخ: لِأَنَّ بِطَاقَةَ الطَّائِرَةِ غَالِيَةً.
ترجمه: چرا با هواپیما مسافرت نکردی؟	ترجمه: برای اینکه (زیرا) بلیط هواپیما گران است .

■ كَأَنَّ : به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:	
﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾	آنان مانند یاقوت و مرجان اند.
كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرَكُ.	گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.
نکته : كَأَنَّ را با كان اشتباه نگیرید	

■ لَكِنَّ : به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:	
﴿... إِنَّ لِلَّهِ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾	بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

■ لَيْتَ : به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لَيْتَ» هم به کار می رود؛ مثال:	
﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾	و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم!

■ لَعَلَّ : یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:	
﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾	بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

معلومات بیشتر	
حروف مشبَّهة بالفعل بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می شوند، آن را به عنوان اسم خود، منصوب می کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی دهند.	
مَهْدِيٌّ فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَّةِ الْمِنْصَدَةِ.	
مَهْدِيٌّ: مبتدا و مرفوع	فَائِزٌ: خبر و مرفوع
لَيْتَ مَهْدِيًّا فَائِزًا فِي مُسَابَقَةِ كُرَّةِ الْمِنْصَدَةِ!	
مَهْدِيٌّ: اسم لیت و منصوب	فَائِزٌ: خبر و مرفوع

لیت و لعلّ + ... + فعل مضارع : مضارع التزامی ترجمه می شود	}	ترجمه فعل بعد از «لَيْتَ» و «لَعَلَّ»
لیت + ... + فعل ماضی : ماضی استمراری یا بعید ترجمه می شود .		

تذکر مهم: در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.
ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناختِ ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۱): تَرَجِمْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ .	
﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾	و این، روز رستاخیز است ولی شما خودتان نمی دانستید.
﴿-۲ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوقٌ﴾	بی گمان خدا کسانی را که صف در صف در راه او می‌جنگند دوست میدارد؛ گویی که ایشان ساختمانی استوارند.

اعلموا

معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس

۲- لا النافية للجنس

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده اید:

۱- لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أ» مانند أ أنتِ من بجنورد؟ لا، أنا من بیرجند.

۲- لای نفی مضارع مانند لا يذهبُ: نمی رود.

۳- لای نهی مانند لا تذهبُ: نرو.

و به معنای «نباید» بر سر فعل مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يذهبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» (وجود ندارد) می باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر «اسم» وارد می شود؛ مثال:

﴿... لا علم لنا إلا ما علمتنا...﴾	جز آنچه به ما آموخته ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)
لا كثر أغنى من القناعة.	هیچ گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست.

نکته اول:

لا كثر ← هیچ گنجی... نیست

اسم بعد از لا نفی جنس **مفتوح** است . ←

اسم پس از لا نفی جنس **بدون ال** است . ←

اسم پس از لا نفی جنس **مفرد** است ←

اسم پس از لا نفی جنس **نکره** است . ←

اسم پس از لا نفی جنس **بدون تنوین** است . ←

نکته دوم:

خوب است بدانیم که خبر لا نفی جنس اغلب به صورت «جار ومجرور» است مثال :

لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ. لا ماءَ فِي الْبَيْتِ. لا خائِنٌ فِي فَرِيقِنَا. لا شَكَّ فِيهِ.

نکته سوم:

اسم لا، بدون «ال» و دارای فتحه دارد اما خبر لا نفی جنس مرفوع است . لا شَيْءَ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ.

نکته چهارم:

فرق لیس با لا نفی جنس در ترجمه : لیس به معنای «نیست»، اما لا نفی جنس به معنای «هیچ ... نیست» ترجمه می شود .

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۲): تَرَجِمْ هَذِهِ الْحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱. لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ.	هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.
۲. لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ.	هیچ جهادی مانند جهاد با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست)
۳. لا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ.	هیچ جامه ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
۴. لا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ.	هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.
۵. لا سَوْءَ أَسْوَأُ مِنَ الْكَذِبِ .	هیچ بدی از دروغ بدتر نیست.

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ (۳) إِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَا يَلِي تُمَّ عَيْنٌ تَوَعَّ « لا » فِيهِ.		
۱. ﴿ وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ. ﴾	و کسانی را که غیر خدا را فرا می خوانند دشنام ندهید زیرا که به خدا دشنام می دهند.	لا تَسُبُّوا : لا نهی
۲. ﴿ وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. ﴾	گفتارشان تو را نباید انوهگین کند زیرا ارجمندی، همه از آن خداست.	لا يَحْزَنُ : لا نهی
۳. ﴿ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾	آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند برابر هستند؟	لا يَعْلَمُونَ : لا نفی
۴. ﴿ .. رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ﴾	پروردگارا آنچه توانش را نداریم بر ما تحمیل نکن .	لا تُحَمِّلُ : لا نهی لا طَاقَةَ : لا نفی جنس
۵. لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ.	خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند .	لا يَرْحَمُ : لا نفی

التَّمارين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِّنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

الْفَأْسُ : تبر	ابزاری دارای دسته ای چوبی و دندانه ای پهن از آهن که به کمک آن (اشیاء) قطع می شود:	۱) آلهٌ ذاتُ يدٍ مِنَ الخَشَبِ وَ سِنَّ عَرِيضَةٍ مِنَ الحَدِيدِ يُقَطَّعُ بِهَا:
الصَّنَمُ : بت	تندیس از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می شود.	۲) مِثَالٌ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشَبٍ أَوْ حَدِيدٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ.
الْكَيْفُ : شانه	اندامی از اندامی های بدن که بالای تنه واقع می شود	۳) عُضْوٌ مِنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ يَقَعُ فَوْقَ الجِدْعِ.
الْحَنِيفُ : یکتاپرست	ترک کننده باطل و متمایل به دین حق	۴) التَّارِكُ لِلْبَاطِلِ وَ الْمُتَمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ.
بَدَّوْا يَتَهَامَسُونَ : شروع به پیچ پیچ کردند	*ایشان با سخن گفتن به زبانی پنهان آغاز کردند . *ایشان شروع به سخن گفتن با کلامی پنهان کردند.	۵) إِنَّهُمْ بَدَّوْا يَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ.

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي (تَرْجِمَ الْعِبَارَاتِ الثَّلَاثِيَّةَ ثُمَّ عَيَّنَ الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ).		
﴿۱﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِّنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿﴾	بدو گفته شد : وارد بهشت شو . گفت : ای کاش ! قوم من بدانند (می دانستند) . که پروردگارم مرا آمرزیده است و از گرامیان قرار داده است.	لَيْتَ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ
﴿۲﴾ ... لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ... ﴿﴾	اندوهگین نباش زیرا خداوند با ماست.	لَا تَحْزَنُ : لا نهی إِنَّ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ
﴿۳﴾ ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... ﴿﴾	هیچ خدایی جز خداوند نیست	لَا إِلَهَ : لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ
﴿۴﴾ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ .	کسی که هیچ {وفای به} عهد و پیمانی ندارد ، هیچ دینی ندارد	لَا دِينَ / لَا عَهْدَ : لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ
﴿۵﴾ إِنَّ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ ضَيْفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ	همانا از سنت است که مرد (فرد میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود .	إِنَّ مِنْ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ

الْتَّمَرِينُ الثَّلَاثُ:

أ. إِفْرَأَ الشُّعْرَ الْمَسْنُوبَ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَيَّنَ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطُّ.

ب. اسْتَخْرِجْ مِنَ الْآيَاتِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ، وَ الْجَارَ وَ الْمَجْرُورَ، وَ الصِّفَةَ وَ الْمَوْصُوفَ

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمَّ وَ لِأَبٍ	ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم، تنها از یک مادر و یک پدراند.
النَّسَبُ : دودمان	أَبٍ : پدر	الْفَاخِرُ : اسم فاعل
بِالنَّسَبِ : جار و مجرور	لِأُمَّ وَ لِأَبٍ : جار و مجرور	

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ	آیا آنان را می بینی (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟
تَرَاهُمْ : آنان را می بینی	نُحَاسٍ : مس	خُلِقُوا : فعل مجهول
مِنْ فِضَّةٍ : جار و مجرور		

بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طَيِّبَةٍ	هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ	بلکه آنان را می بینی از تکه گلی آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی اند؟
طَيِّبَةٍ : گل	عَظْمٍ : استخوان	خُلِقُوا : فعل مجهول
مِنْ طَيِّبَةٍ : جار و مجرور		

إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ	افتخار، تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.
حَيَاءٍ : شرم	لِعَقْلِ : جار و مجرور	ثَابِتٍ : اسم فاعل
إِنَّمَا : تنها	لِعَقْلِ : جار و مجرور	ثَابِتٍ : موصوف و صفت

الْتَمَرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

هر غذایی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... و هیچ برکتی در آن نیست.	(۱) كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذَكَّرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ... وَ لَا بَرَكَهَ فِيهِ. الفعل المجهول و نوع لا
لا يُذَكَّرُ: فعل مجهول	لا يُذَكَّرُ: لا نفی مضارع
لا بَرَكَهَ: لا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ	

خشمگین نشو؛ زیرا خشم مایه تباهی است.	(۲) لَا تَغْضَبْ فَإِنَّ الْعَضْبَ مَفْسَدَةٌ. نوع الفعل
لا تَغْضَبْ: فعل مضارع نهی	

هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست	(۳) لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. المضاف إليه و نوع لا
لا فَقْرَ / لا عِبَادَةَ: لا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ	التَّفَكُّرِ: مضاف الیه

از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان نخورانید.	(۴) لَا تَطْعِمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. (نوع لا، وَ مَفْرَدَ «مَسَاكِينَ»)
مفرد الْمَسَاكِينَ: مسکین	لا تَأْكُلُونَ: لا نفی
لا تَطْعِمُوا: لا نهی	

به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.	(۵) لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعِدَاةَ بَيْنَهُمْ. فعل النهي، وَ مُضَادَّ عِدَاةٍ
متضاد عِدَاةٍ: صِدَاقَةٌ	لا تَسُبُّوا: لا نهی

حق را از اهل باطل فرابگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید، نقد کنندگان سخن (سخن سنج / سخن دان) باشید.	(۶) حُدُّوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ. (الْمَحَلُّ الْعَرَابِيُّ لِمَا تَحْتَهُ حَطُّ)
مِنْ أَهْلِ: جارو مجرور	الْبَاطِلَ: مفعول
	مضاف الیه

سبب ترجمه	الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمُ أَنْوَاعَ الْفِعْلِ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ.	
فعل امر	لطفاً حلّ پرسش‌ها را با هم کلاسی‌هایتان بنویسید.	رَجَاءً، اَكْتُبَنَّ حَلَّ الْأَسْئَلَةِ مَعَ زَمِيلَاتِكُنَّ.
اِنْ+فعل شرط:التزامی س+مضارع:آینده	اگر با عجله بنویسی خطت زشت خواهد شد.	اِنْ تَكْتُبُ بِعَجَلَةٍ، فَسَيُضِيحُ خَطُّكَ قَبِيحًا.
اَنْ+مضارع=التزامی فارسی	می‌خواهم [که] خاطره‌ای در دفتر خاطرات بنویسم.	أُرِيدُ أَنْ أَكْتُبَ ذِكْرِي فِي دَفْتَرِ الذُّكْرِيَّاتِ.
لَنْ+مضارع=آینده منفی	[انسان] خردمند، روی آثار تاریخی نخواهد نوشت.	لَنْ يَكْتُبَ الْعَاقِلُ عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
سوف+مضارع=آینده	قطعاً او اندیشه‌هایش را روی کاغذ خواهد نوشت.	إِنَّهُ سَوْفَ يَكْتُبُ أَفْكَارَهُ عَلَى الْوَرَقَةِ.
كان+مضارع=ماضی استمراری	هنگامی که او را، دیدم تمرینش را می‌نوشت.	عِنْدَمَا شَاهَدْتُهُ كَانَ يَكْتُبُ تَمْرِينَهُ.
قد+مضارع = گاهی/شاید+مضارع	تنبه، تمرین‌های درس را گاهی(شاید) بنویسد.	قَدْ يَكْتُبُ الْكَسُولُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ.
لانفی+مضارع	ای دانش‌آموزان چرا ترجمه را نمی‌نویسید.	يَا تَلَامِيذَ، لِمَ لَا تَكْتُبُونَ التَّرْجَمَةَ؟
لا نهی+مضارع	لطفاً روی جلد کتاب بنویسید.	رَجَاءً، لَا تَكْتُبُوا عَلَى جِلْدِ الْكِتَابِ.
قد+ماضی= ماضی نقلی	او نامه‌ای به دوستش نوشته است.	هِيَ قَدْ كَتَبَتْ رِسَالَةً لِصَدِيقَتِهَا.
لِ+مضارع= امر (باید+مضارع التزامی)	در دفترهایمان جمله‌هایی زیبا باید بنویسیم.	لِنَكْتُبْ جُمَلًا جَمِيلَةً فِي دَفَاتِرِنَا.
لَمْ+مضارع= ماضی منفی یا نقلی منفی	من دیروز تکلیف‌هایم را ننوشتم (ننوشته‌ام).	أَنَا لَمْ أَكْتُبْ وَاجِبَاتِي أَمْسَ.
ما+ماضی = ماضی منفی	روی دیوار چیزی ننوشتیم.	مَا كَتَبْنَا شَيْئًا عَلَى الْجِدَارِ.
فعل ماضی مجهول	حدیثی روی تخته نوشته شد.	كُتِبَ حَدِيثٌ عَلَى اللُّوْحِ.
كان+مضارع= ماضی استمراری	جواب‌ها را می‌نوشتند.	كَانُوا يَكْتُبُونَ الْجُوبَةَ.
كان+قد+ماضی= ماضی بعید	درسشان را نوشته بودند.	كَانُوا قَدْ كَتَبُوا دَرَسَهُمْ.
فعل مضارع مجهول	متنی کوتاه نوشته می‌شود.	يُكْتُبُ نَصٌّ قَصِيرٌ.

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: اِقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ ثُمَّ تَرْجِمَهَا إِلَى الْفَارْسِيَّةِ.	
ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها	يَا إِلَهِي يَا إِلَهِي يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
امروز را خوش‌اقبال و پُربركت بگردان (قرار بده)	وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ إِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيدًا
و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پرکن	وَ قَمِي بِالْبَسْمَاتِ وَ أَمْلَأِ الصَّدْرَ انْشِرَاحًا
ومرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن .	وَ أَدِّءِ الْوَأْجِبَاتِ وَ أَعِنِّي فِي دُرُوسِي
و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن (نورانی کن)	بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ وَ أَرِزْ عَقْلِي وَ قَلْبِي
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده .	وَ أَجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ
و دنیا را از صلحی فراگیر از هر جهت پر کن .	شَامِلًا كُلِّ الْجِهَاتِ وَ أَمْلَأِ الدُّنْيَا سَلَامًا
و از من و کشورم (سرزمینم) از پیشامدهای بد نگهداری کن .	مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ وَ أَحْمِنِي وَ أَحْمِ بِلَادِي

الْتَمَرِينُ السَّابِعُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.		
(أَنَّ • إِنَّ • لَكِنَّ •)	امام حسن (ع) فرمود: بی گمان بهترین نیکی، خُلِقَ نِيكُوسْت	۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ (ع) : «...أَحْسَنَ الْحَسَنَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.»
إِنَّ: جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است و اول جمله می آید؛ (أَنَّ وَ سَط جَمَلَه مِی آید		
(لَإِنَّ • لَا • فَإِنَّ •)	از مدیر سوال شد: آیا دانش آموزی در مدرسه هست؟ پس جواب داد: «هیچ دانش آموزی اینجا نیست.»	۲- سُئِلَ الْمُدِيرُ: أ فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟ فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا»
لا نفی جنس است به معنای «هیچ ... نیست» می باشد، بر سر «اسم» وارد می شود؛		
(أَنَّ • لَكِنَّ • لَعَلَّ •)	گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛ ولی راهنما حاضر نشده است	۳- حَضَرَ السُّيَاحُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرْ .
لَكِنَّ: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛		
(كَأَنَّ • لِأَنَّ • لَيْتَ •)	کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران ببارد!»	۴- تَمَنَّى الْمَزَارِعَ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!»
لَيْتَ: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست		
(أَنَّهُ • لِأَنَّهُ • لَيْتَ •)	چرا کودک گریه می کند زیرا گرسنه است	۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطِّفْلُ؟ - ... جَائِعٌ .
معمولاً «لِأَنَّ» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ و در جواب لماذا آمده است .		

الْتَمَرِينُ الثَّامِنُ: أَكْمَلْ تَرْجَمَةَ هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطُّ.		
حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ الذَّكِيُّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرُبَ عَشِيهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ الْمُفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بُعْتَةً.		
پرنده باهوش هنگامی که جانور درنده ای را نزدیک لانه اش می بیند، روبه رویش وانمود می کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می کند و از لانه بسیار دور می شود و وقتی که این پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی جوجه هایش مطمئن می شود، ناگهان پرواز می کند.		
۱- تَمَنَّى: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنَّى»	۲- مَكْسُورٌ: شکسته	۳- تَبِعَ: تعقیب کرد
۴- فَرِيسَةَ: شکار «جمع: فَرَائِسُ»	۵- تَأَكَّدَ: مطمئن شد	۶- خِدَاعٌ: فریب
ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطُّ.		
حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ (فاعل) الذَّكِيُّ» حَيَوَانًا (مفعول) مُفْتَرِسًا (صفة) قَرُبَ عَشِيهِ (مضاف اليه)، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَّبِعُ الْحَيَوَانَ (فاعل) الْمُفْتَرِسَ (صفة) هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَبْتَعِدُ عَنِ الْعُشِّ (جار ومجرور) كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ (مجرور به حرف جر) الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ (مضاف اليه) فِرَاحِهِ، يَطِيرُ بُعْتَةً.		

الْتَّمِرِينَ: لِلتَّرْجَمَةِ . (تمرین آزاد)				
جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا:	لا تَجْلِسُوا:	إِجْلِسْنَ:	الْجَالِسِ
نشستم	نشستیم	ننشینید	بنشینید	نشسته
فعل ماضی	فعل ماضی	فعل مضارع نهی	فعل امر	اسم فاعل

أَجَلَسَ: نشانید				
أَجَلَسْنَا:	لا تُجَلِسِي:	لَمْ يُجَلِسُوا:	سَيُجَلِسُ:	
بنشان	ننشان	ننشانیدند (ننشانیده‌اند)	خواهد نشانید	
فعل امر	فعل مضارع نهی	ماضی ساده منفی (ماضی نقلی منفی)	فعل مضارع آینده	

عَلِمَ: دانست				
قَدْ عَلِمْتَ:	لَمْ أَعْلَمْ:	إِعْلَمَ:	لا يَعْلَمُ:	
دانسته‌ای	ندانستم - (ندانسته‌ام)	بدان	نمی‌داند	
فعل ماضی نقلی	ماضی ساده منفی (ماضی نقلی منفی)	فعل امر	فعل مضارع منفی	

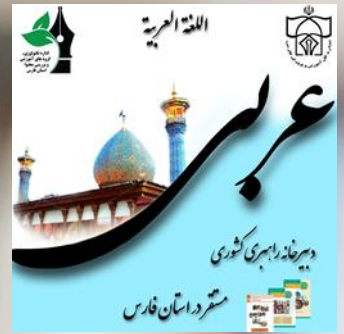
عَلَّمَ: یاد داد				
قَدْ يُعَلِّمُ:	لَنْ يُعَلِّمَ:	أُعَلِّمُ:	لِيُعَلِّمَ:	
شاید (گاهی) یاد می‌دهد	یاد نخواهد داد	یاد می‌دهم	باید یاد بدهد	
فعل مضارع	فعل مضارع آینده منفی	فعل مضارع متکلم وحده	فعل امر غایب	

قَطَعَ: برید				
قُطِعَ:	كَانَا يَقْطَعَانِ:	الْمَقْطُوعُ:	لا تَقْطَعُ:	
بریده شد	می‌بریدند	بریده شده	نبر	
فعل ماضی مجهول	فعل ماضی استمراری	اسم مفعول	فعل مضارع نهی	

انْقَطَعَ: بریده شد				
ما انْقَطَعَ:	سَيَنْقَطِعُ:	الانْقِطَاعُ:	لَنْ يَنْقَطِعَ:	
بریده نشد	بریده خواهد شد	بریده شدن	بریده نخواهد شد	
فعل ماضی منفی	فعل مضارع آینده	مصدر	فعل مضارع آینده منفی	

عَفَرَ: آمرزید				
قَدْ عَفَرَ:	لا يُعْفَرُ:	الْمَغْفُورُ:	الْعَفَّارُ:	
آمرزیده است	آمرزیده نمی‌شود	آمرزیده شده	بسیار آمرزنده	
فعل ماضی نقلی	فعل مضارع منفی	اسم مفعول	اسم مبالغة	

اسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست				
قَدْ اسْتَعْفَرْتُمْ:	الاسْتِعْفَارُ:	لا يَسْتَعْفِرُونَ:	اسْتَعْفِرُ:	
آمرزش خواسته‌اید	آمرزش خواستن	آمرزش نمی‌خواهند	آمرزش می‌خواهم	
فعل ماضی نقلی	مصدر	فعل مضارع منفی	فعل مضارع متکلم وحده	



درسنامه عربي / پایه دوازدهم مشترك

گروه عربي استان كردستان

دبيرخانه راهبري درسي عربي - فارسي

بابك فجر

[Date]

1403-1404

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ	
﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾	حج خانه {خدا} بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.
مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ	مکه مکرمه و مدینه منوره
جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ	اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند.
و هم يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ	در حالی که حاجیان را در فرودگاه تماشا می کردند
نَظَرَ « عَارِفٌ » إِلَى وَالِدِيهِ فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَسَاقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا.	عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی در پی می افتادند (سرازیر می شدند).
فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا: يَا أَبِي لِمَ تَبْكِي ؟	پس عارف با تعجب از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!
الْأَبُ: حِينَمَا أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أُمَامِي ذِكْرِيَاتِي	پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛
فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!	و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.
رُفِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَذَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!	رفیقه: ولی تو فریضه حج راهمراه مادرم در سال گذشته بجا آوردی!
الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتَأَقَ أَبُوكُمْمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.	مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف: (مسجد الحرام و مسجد پیامبر)؛ و همچنین [قبرستان] بقیع شریف شده است.
عَارِفٌ: أَأَنْتِ مُشْتَأَقَةٌ أَيْضًا يَا أُمَاهُ؟	عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!
الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بُنَيَّ.	مادر: بله، البته پسرکم.
الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ يَشْتَأَقُ إِلَيْهَا.	پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.
عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمْمَا عَنِ الْحَجِّ؟	عارف: خاطرات شما از حج چیست؟
الْأَبُ: أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ وَ رَمِي الْجَمْرَاتِ وَ الطَّوَافَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ ،	پدر: به یاد می آورم چادرهای حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف را ،
وَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرَوَةِ وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.	و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را (به یاد می آورم).
الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَأَقِعِ فِي قِمَّتِهِ.	مادر: و من کوه نور را به یاد می آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلعه آن عبادت می کرد.
رُفِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّيْنِيَّةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ.	رفیقه: من در کتاب دینی (دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نازل شد.

هل رأيت الغار يا أمّاه؟	ای مادر، آیا غار را دیدی؟
الأم: لا يا بُنيّتي. الغارُ يقعُ فوقَ جَبَلٍ مُرتَفِعٍ،	مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است،
لا يَسْتَطِيعُ صُعودَهُ إِلَّا الأَقوياءُ.	(که جز افراد قوی نمی توانند از آن بالا بروند) یا (که فقط افراد قوی می توانند از آن بالا بروند)
وَ أَنْتِ تَعَلِّمِينَ رِجْلِي تُؤَلِّمَنِي.	و تو می دانی که پایم درد می کند.
رُقيّة: هل رأيتُما غارَ ثورِ الذي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ في طَريقِ هِجرتِهِ إلى المَدِينَةِ المُنَوَّرَةِ؟	رقیّه: آیا غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد دیدید؟
الأب: لا، يا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَتَشَرَّفُ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الأُسْرَةِ وَ مَعَ الأَقرباءِ لِزِيارَةِ مَكَّةَ المَكْرَمَةِ وَ المَدِينَةِ المُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى	پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره بار دیگر مشرف بشوم
وَ أَزورُ هَذِهِ الأَمَكانِ.	و این مکانها را زیارت کنم.

الْمُعْجَم		
آلم: به درد آورد (مضارع: يُؤَلِّمُ) «رِجْلِي تُؤَلِّمَنِي: پایم درد می کند» إِشْتاقٌ: مشتاق شد (مضارع: يَشْتاقُ) أُمّاهُ: ای مادرم بُنَيّ: پسرکم بُنَيّتي: دخترکم	تَعَبَدَ: عبادت کرد التَّلْفَازُ: تلویزیون الْخِيَامُ: چادرها «مفرد: الخَيْمَة» الرَّجُلُ: پا «جمع: الأَرْجُلُ» رَمِي الجَمَراتِ: پرتاب ریگها (در مراسم حج) زارٌ: دیدار کرد (مضارع: يَزورُ) «زُرْتُ: دیدار کردم»	السَّعْيُ: دویدن، تلاش الْقِمَمَةُ: قلّه «جمع: القِمَم» لَجَأَ إلى: به ... پناه بُرد مَرَّ: گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) المُشْهَدُ: صحنه

عَبْرَ جَوَابِ الأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ العَمودِ الثَّانِي. (اِثْنانِ زائِدانِ)	
(1) لماذا لم تصعد والدۀ عارفٍ وَ رُقيّةَ جَبَلِ الثُّورِ؟	لأنَّ رِجْلِ الأُمِّ كَانَتْ تُؤَلِّمُها.
چرا مادر عارف و رقیّه از کوه نور بالا نرفت؟	زیرا پای مادر درد می کرد.
(2) ماذا كانَ أَعْضاءُ الأُسْرَةِ يُشاهدونَ؟	الحُجَّاجُ في المِطارِ.
اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟	حاجیان در فرودگاه را
(3) أَيْنَ جَلَسَ أَعْضاءُ الأُسْرَةِ؟	أمامَ التَّلْفَازِ.
اعضای خانواده کجا نشستند؟	در برابر تلویزیون
(4) كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ الثُّورِ؟	يَكُونُ مُرتَفِعاً.
کوه نور چگونه می باشد؟	بلند می باشد.
(5) مَنْ كانَ يَبْكِي؟	والِدِ الأُسْرَةِ.
چه کسی گریه می کرد؟	پدر و مادر خانواده
	إِشْتاقٌ إِلَيْهِ. (به آن مشتاق شد)
	رَأْسِي يُؤَلِّمَنِي (سرم درد می کند)

إِعلَمُوا أَلْحَال (قید حالت) آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟		
الف	ب	ج
رَأَيْتُ وَكِدًا مَسْرُورًا.	رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ.	رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.
پسر خوشحالی را دیدم.	پسر خوشحال را دیدم.	پسر را خوشحال دیدم.
<p>مَسْرُورًا در جمله الف و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟ آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟ در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفتِ «وَكِدًا» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفتِ «الْوَلَدَ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالتِ «الْوَلَدَ» است. برخی کلمات یا عبارات در جمله، حالتِ یک اسم (فاعل، مفعول، نائب فاعل...) را هنگام وقوع فعل نشان می دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می گوئیم. (جمله ج) و به آن اسم (فرد یا افراد) که قید حالت برایش آورده شده است ذوالحال (صاحب حال یا مرجع حال) گفته می شود. و معمولاً معرفه است (معرفه: اسم ال... / اسم علم / ضمیر)</p>		
دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.	(دختر خوشحال رفت)	دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً. (دختر با خوشحالی رفت)
صفت	حالت	
<p>إِشْتَعَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا. (حال (قید حالت) ذوالحال)</p> <p>نکته ۱: حال یا همان قید حالت در جمله دارای ویژگی‌های زیر است که در تشخیص به ما کمک می کند که در پیدا کردن دچار اشتباه نشویم.</p> <p>۱- حال (قید حالت) باید نکره باشد. (پس کلمه‌ای که «ال» دارد نمی تواند به عنوان حال به کار برود)</p> <p>۲- حال (قید حالت) باید منصوب باشد. (پس آخر کلمه یکی از این علامت‌ها َ / يَنْ (در اسم‌های مثنی) / يَنْ (در اسم‌های جمع مذکر) / اتِ (در اسم‌های جمع مؤنث) را می گیرد.)</p> <p>۳- حال (قید حالت) معمولاً به صورت اسم فاعل، اسم مفعول، و یا اسمی که معنی صفت ساده یا مطلق فارسی می دهد و بر وزن (فَعِيل / فَعِل و ...) می باشد. إِشْتَعَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيطًا</p>		
<p>نکته ۲: در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می آید؛ مانند: وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُبْتَسِمًا. أَلْعَابُونَ الْإِيرَانِيِّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابِقَةِ مُبْتَسِمِينَ. هَاتَانِ الْبُنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.</p>		
<p>نکته ۳: حال باید از نظر جنس (مذکر و مؤنث) و تعداد (مفرد، مثنی، جمع) با ذوالحال خود مطابقت داشته باشد.</p>		
<p>نکته ۴: در جمله اگر حال مفرد یا مثنی یا جمع باشد، در زبان فارسی به صورت مفرد ترجمه می شود.</p>		
<p>نکته ۵: اگر ذوالحال «جمع غیر انسان» باشد، حال به صورت «مفرد مؤنث» به کار می رود. مثال: تَنَمُّو الْأَشْجَارُ مُسْرِعَةً</p>		

حال	اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ.	
مُتَأَخِّرِينَ	مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.	وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ.
راضیه	دختر دانش آموز در انجام تکلیف هایش با خشنودی تلاش می کند و به مادرش کمک می کند.	تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَ تُسَاعِدُ أُمَّهَا.
فَرِحِينَ	امروز تماشاگران با خوشحالی تیم برنده شان را تشویق می کنند.	يُسَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.
مُجِدَّتَيْنِ	دو دختر دانش آموز (دانش آموزان دختر) با جدیت درسهایشان را می خوانند.	الطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.

نکته ۶: گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف (رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ).	ب (أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ).
کشاورز را دیدم در حالی که محصول را جمع می کرد.	قاسم را می بینم در حالی که میان دو درخت نشسته است.

نکته ۷:

- جمله حالیه بعد از یک جمله کامل می آید
 - جمله حالیه مطلبی را درباره اسم معرفه که قبل از آن آمده بیان می کند .
 - از این فرمول می توان برای شناسایی جمله حالیه استفاده کرد :
- فعل + اسم معرفه + و + ضمیر + (اسم یا فعل)

جمله حالیه

نکته ۷: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

نکته ۸: در جمله حالیه از «در حالی که» برای ترجمه کمک می گیریم .

حال	اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ثُمَّ عَيْنِ «الْحَالِ»	
ضَعِيفًا	﴿ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴾	
	و انسان، ناتوان آفریده شده است.	
أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ (حال جمله)	﴿ وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ﴾	
	و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید.	
مُبَشِّرِينَ	﴿ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ ﴾	
	مردم امتی یگانه بودند و خداوند، پیامبران را مژده دهنده فرستاد.	
رَاضِيَةً مَرْضِيَةً	﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً ﴾	
	ای نفس آرام، با خشنودی خود و خشنودی خدا به سوی پروردگارت بازگرد.	
	نکته ۵: در یک جمله ممکن است حال متعدد و بیشتر از یک حال وجود داشته باشد	
هُمْ رَاكِعُونَ (حال جمله)	﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾	
	تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شماستند که ایمان آورده اند، کسانی که نماز را بر پای می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند.	

التمارين	
أ- عَيِّنُ نَوْعَ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ. (نوعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٌ وَ اسْمٌ مَفْعُولٌ وَ اسْمٌ مَكَانٍ وَ اسْمٌ مُبَالَغَةٍ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)	
ترجمه	متن
«آقای مسلمی» کشاورز است.	«السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ» مُضَارِعٌ.
مُضَارِعٌ: (مُ... - ..) اسم فاعل (ثلاثی مزید)	
او در روستای پطرد از استان مازندران سکونت دارد.	هُوَ يَسْكُنُ فِي قَرْيَةٍ بِطَرُودٍ بِمُحَافَظَةِ مَازَنْدَرَانَ.
(يَسْكُنُ) فِعْلٌ مُضَارِعٌ /	
او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است.	إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ وَ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ.
(صَادِقٌ) : اسْمٌ فَاعِلٍ (صَبَّارٌ) اسْمٌ مُبَالَغَةٍ (مُحْتَرَمٌ) اسْمٌ مَفْعُولٍ	
در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید.	فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ شَاهَدَ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ وَاقِفِينَ أَمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْيَةِ.
(مِنْ) حَرْفٌ جَرٌّ (الْمُسَافِرِينَ) : اسْمٌ فَاعِلٍ (وَاقِفِينَ) : اسْمٌ فَاعِلٍ (مَسْجِدِ) : اسْمٌ مَكَانٍ	
پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید.	فَدَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وُقُوفِهِمْ
(دَهَبَ) : فِعْلٌ مَاضٍ (عَنِ) حَرْفٌ جَرٌّ	
پس گفتند: ماشینمان خراب شده است.	فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْطَلَةٌ.
(مُعْطَلَةٌ) : اسْمٌ مَفْعُولٍ	
پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار ماشین تماس گرفت	فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ بِصَدِيقِهِ مُصَلِّحِ السَّيَّارَاتِ؛
(بـ) : حرف جر (مُصَلِّحِ) : اسْمٌ فَاعِلٍ	
تا خودروی آنها را تعمیر کند؛	لِكَيْ يُصَلِّحَ سَيَّارَتَهُمْ.
(يُصَلِّحِ) : فِعْلٌ مُضَارِعٌ	
و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید	وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ
(سَيَّارَةٌ) : اسْمٌ مُبَالَغَةٍ (بـ) : حرف جر (جَرَّارَةِ) : اسْمٌ مُبَالَغَةٍ	
و آن را به تعمیرگاه ماشین برد	وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.
(مَوْقِفِ) : اسْمٌ مَكَانٍ (تَصْلِيحِ) : مَصْدَرٌ	
المُعْطَلُ: خراب شده	الجَرَّارَةُ: تراکتور
المَوْقِفُ: ایستگاه	مَوْقِفُ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ: تعمیرگاه خودرو
ب- ما مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ؟ إِنَّهُ مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ. / يَا / هُوَ مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ. / يَا / صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِيٍّ مُصَلِّحٌ.	
ج- کَمِ جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النَّصِّ؟ تِسْعَةٌ: فِي قَرْيَةٍ / مُحَافَظَةٍ / فِي يَوْمٍ / مِنَ الْأَيَّامِ / مِنَ الْمُسَافِرِينَ / عَنِ سَبَبِ بِصَدِيقِ / بِالْجَرَّارَةِ / إِلَى مَوْقِفِ /	

<p>(۱) يَعِشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ مُحَافَظَةِ مازندران.</p> <p>(۲) يَعِشُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ مُحَافَظَةِ مازندران.</p> <p>(۳) يَعِشُ فِي مُحَافَظَةِ مازندران.</p>	د- آينَ يَعِشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِيٌّ؟
--	--

ه - اُكْتُبْ مُفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ

سَادَةٌ: سَيِّدٌ	قَرْيٌ: قَرْيَةٌ	رِجَالٌ: رَجُلٌ	أَيَّامٌ: يَوْمٌ	سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ
مُصْلِحُونَ: مُصْلِحٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ	جَرَّارَاتٌ: جَرَّارَةٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

الْتَمْرِينُ الثَّانِي: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْعَرَبِيَّةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

الأَرْبَعَاءُ	دوستان / یاران / نزدیکیان / چهارشنبه	<input checked="" type="checkbox"/> الأَرْبَعَاءُ <input type="checkbox"/> الأَقْرَبَاءُ <input type="checkbox"/> الأَحِبَّاءُ <input type="checkbox"/> الأَصْدِقَاءُ
الْمِلْفُ	گل / پرونده / خاک / سنگ	<input type="checkbox"/> الطَّيْنُ <input checked="" type="checkbox"/> الْمِلْفُ <input type="checkbox"/> التَّرَابُ <input type="checkbox"/> الْحَجَرُ
الْفَأْسُ	چشمان / کتف ها / تبر / دندان ها	<input type="checkbox"/> الأَعْيُنُ <input type="checkbox"/> الأَكْتافُ <input type="checkbox"/> الفَأْسُ <input checked="" type="checkbox"/> الأَسْنَانُ
الْمَائِدَةُ	کلاغ / گنجشک / کبوتر / سفره غذا	<input checked="" type="checkbox"/> الْمَائِدَةُ <input type="checkbox"/> العُصْفُورُ <input type="checkbox"/> الْحَمَامَةُ
الْعَامُ	استخوان / گوشت / سال / خون	<input type="checkbox"/> الْعَظْمُ <input type="checkbox"/> اللَّحْمُ <input type="checkbox"/> الْعَامُ <input checked="" type="checkbox"/> الدَّمُ
الْخِيَامُ	چادرها / دیروز / فردا / امروز	<input checked="" type="checkbox"/> الْخِيَامُ <input type="checkbox"/> أَمْسٌ <input type="checkbox"/> غَدًا <input type="checkbox"/> الْيَوْمُ

الْتَمْرِينُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾	پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده.	حَسَنَةً: (مفعول) الأَخِرَةِ: (مجرور به حرف جر)
﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾	حق آمد و باطل نابود شد.	جاءَ: (فعل) الْحَقُّ: (فاعل)، زَهَقَ: (فعل) الْبَاطِلُ: (فاعل)
﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾	از بردباری و نماز یاری بجوید.	بِالصَّبْرِ (مجرور به حرف جر)
﴿... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ...﴾	بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.	اللَّهُ (مضافٌ إليه)
﴿... كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾	هر کسی چشونده مرگ است.	كُلُّ (مبتدأ) نَفْسٍ (مضافٌ إليه) ذَائِقَةُ (مفعول خبر)

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِينِ		
إِبْنِي الصَّغِيرُ.	پسرِ کوچکم	بُنَيَّ : (پسرکم)
بُنْتِي الصَّغِيرَةُ	(دخترِ کوچکم)	بُنَيْتِي (دخترکم)
أَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسُهُ.	بالای کوه و سرِ آن	أَلْقَمَةَ (قله)
مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ.	جای ایستادن اتومبیل ها و اتوبوس ها	أَلْمَوْقِفِ (ایستگاه)
سَيَّارَةٌ نَسْتَحْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَزْرَعَةِ.	خودرویی که برای کار در کشتزار آن را به کار می بریم.	أَلْجَرَّارَةَ : (تراکتور)
صِفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ.	صفتی برای دستگاهی یا ابزاری یا دست افزاری که نیاز به تعمیر دارد.	أَلْمَعْطَلَةَ : (خراب)

الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.			
۱- کَتَبَ:	كُتِبَ التَّمْرِينُ	لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكَ؟	أَنْتِ لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا.
نوشت	تمرین نوشته شد.	چرا درستی را نمی نویسی؟	تو چیزی نوشتی / چیزی نوشته‌ای
	ماضی مجهول	مضارع منفی / لا+مضارع	ماضی ساده منفی (نقلی منفی) / لم+مضارع

۲- تَكَاتَبَ:	الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا:	رَجَاءً، تَكَاتَبَا:	تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ:
نامه نگاری کرد	دو دوست به هم نامه نگاری کردند.	لطفاً، با هم نامه نگاری کنید.	دو هم کلاسی با هم نامه نگاری کردند.
	ماضی باب تفاعل مثنی غایب	امر باب تفاعل مثنی مخاطب	ماضی باب تفاعل مفرد مذکر غایب

۳- مَنَعَ:	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ:	لَا تَمْنَعُنَا عَنِ الْخُرُوجِ:	شَاهِدُنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ:
بازداشت، منع کرد	از مواد قندی منع شدم.	ما را از خارج شدن منع نکن.	مانعی را در راه دیدیم.
	فعل ماضی مجهول؛ متکلم الوحده	فعل نهی؛ مفرد مذکر مخاطب	مانع: اسم فاعل

۴- اِمْتَنَعَ:	لَنْ مَتَّنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ:	لَا مَتَّنِعُوا عَنِ الْأَكْلِ:	كَانَ الْحَارِسُ قَدِ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ:
خودداری کرد	از خارج شدن خودداری نخواهیم کرد.	از غذا خوردن خودداری نکنید.	نگهبان از خوابیدن خودداری کرده بود.
	لن+فعل مضارع = مستقبل منفی فارسی	فعل مضارع نهی	کان + قد + ماضی = ماضی بعید

۵- عَمِلَ:	لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟	الْعُمَّالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ:
کار کرد، عمل کرد	چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	آیا در کارخانه کار می کنید؟	کارگران مشغول کارند.
	ما+ ماضی = ماضی منفی	مضارع / جمع مذکر مخاطب	عمال: جمع مکسر عامل: اسم فاعل

۶- عَامَلَ:	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ:	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ:	كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا:
رفتار کرد	ای خدای من، با لطفت با ما رفتار کن.	ای خدای من، با دادگری ات با ما رفتار نکن.	با ما به خوبی رفتار می کردند.
	فعل امر / مفرد مذکر مخاطب	فعل نهی / مفرد مذکر مخاطب	کان+مضارع = ماضی استمراری

۷- ذَكَرَ:	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ:	ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ:	يَذُكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ:
یاد کرد	مؤمن پروردگارش را یاد کرده است.	به نیکی یاد شدی.	استاد شاگردان قدیمش را یاد می کند.
	قد+ماضی = ماضی نقلی	فعل ماضی مجهول	فعل مضارع

۸- تَذَكَّرَ:	جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي:	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ:	لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي:
به یاد آورد	پدر بزرگ و مادربزرگم مرا یاد کردند.	معلم، ما را به یاد خواهد آورد.	ای هم کلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.
	فعل ماضی + نون وقایه + ی	س+مضارع = مستقبل فارسی	لا+مضارع: مضارع منفی

الْتَمْرِينُ السَّادِسُ : تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ (سَمَكَةُ السَّهْمِ)		
سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَشْمَاكِ فِي الصَّيْدِ.	ماهی تیرانداز از عجیب ترین ماهی‌ها در صید است.	سَمَكَةُ (مبتدأ)
إِنَّهَا تُطْلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتتَالِيَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ	او قطره‌های آب را به صورت پی در پی با قدرتی از دهانش به سوی هوا رها می کند	مُتتَالِيَةً : حال (قید حالت) الْهَوَاءِ (مجرور به حرف جرّ)
تُشْبِهُهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ	که شبیه رهاساختن تیر است	
وَ تُطْلِقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ	و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می کند	
وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةٌ.	و وقتی که حشره روی سطح آب می افتد، آن را زنده می بلعد.	الْحَشْرَةُ (فاعل) الْمَاءِ (مضافٌ إليه) حَيَّةٌ (حال / قید حالت)
هُوَ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مُعْجَبُونَ بِهِذِهِ السَّمَكَةِ	علاقه‌مندان به ماهی‌های زینتی شیفته این ماهی هستند؛	هُوَ (مبتدأ) مُعْجَبُونَ (خبر)
وَ لَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ	ولی خوراک دادن به آنها برایشان سخت است؛	
لِأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَ.	زیرا این ماهی‌ها دوست دارند که شکارهای زنده بخورند.	الْفَرَائِسَ (مفعول) / الْحَيَّةَ (صفة.)
سَمَكَةُ التَّلِيَايَا مِنْ أَعْرَبِ الْأَشْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا.	ماهی تیلایا از عجیب ترین ماهی‌هاست که از بچه هایش (نوزادانش) در حالی که همراهشان حرکت می کند دفاع می کند.	صِغَارِ (مجرور به حرف جرّ) وَ هِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. (حال) جمله حالیه (و + ضمیر + فعل)
إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شِمَالِ إِفْرِيقِيَا.	او در شمال آفریقا زندگی می کند	
وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطْرِ	و این ماهی هنگام خطر بچه هایش را می بلعد؛	صِغَارَهَا (مفعول)
ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطْرِ .	سپس پس از برطرف شدن خطر آنها را خارج می کند.	

سَمَكَةُ السَّهْمِ : ماهی تیرانداز	۲- أَطْلَقَ : رها کرد	۳- الْمُتتَالِي: پی در پی
۴- بَلَعَ : بلعید	۵- الْهَوَاةُ: علاقه‌مندان «مفرد: الْهَوَاي»	

الْتَمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَّ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.		
۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهَيْنِ، مَاتَ خَاسِرًا.	کسی که دو رو زندگی کند، زیانکار می میرد	خَاسِرًا
۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا .	قوی ترین مردم کسی است که دشمنش را با وجود قدرت عفو کند	مُقْتَدِرًا
۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.	هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می رود.	سَرِيعَةً
۴- مَنْ أَدْبَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.	کسی که گناه کند در حالی که می خندد، وارد جهنم می شود در حالی که گریه می کند.	هُوَ يَضْحَكُ هُوَ يَبْكِي
۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.	انسان نیکوکار زنده می ماند اگرچه به منزل‌های مردگان منتقل شده باشد.(فوت کرده باشد)	حَيًّا
۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.	اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن.	وَحِيدًا

التَّمْرِينُ التَّامِنُ: عَيَّنِ الصَّحِيحَ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمَعِهِ.					
١- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات	<input checked="" type="checkbox"/>	⇒ مؤنث // سَمَك (أسماك) ← مذکر	١١- تَمَثَال ، أَمَثَلَةٌ	<input type="checkbox"/>	تَمَثَال «ج: تمثيل» / مَثَل «ج: أمثلة»
٢- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَات	<input checked="" type="checkbox"/>	خاطره	١٢- سِنٌّ ، سَنَوَات	<input type="checkbox"/>	سِنٌّ «ج: أسنان» / سَنَةٌ «ج: سنوات»
٣- فَرَيْسَةٌ ، فَرَائِس	<input checked="" type="checkbox"/>	شکار (شکارها)	١٣- عَصْرٌ ، عَصُور	<input checked="" type="checkbox"/>	زمان
٤- قُرْبَانٌ ، قُرَابِين	<input checked="" type="checkbox"/>	قربانی	١٤- صَنَمٌ ، أَصْنَام	<input checked="" type="checkbox"/>	بت
٥- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاء	<input type="checkbox"/>	«ج: خطايا» / خَطَأٌ «ج: أخطاء»	١٥- حَاجٌّ ، حُجَّاج	<input checked="" type="checkbox"/>	حاجی
٦- طَعَامٌ ، مَطَاعِم	<input type="checkbox"/>	طعام «ج: أطعمة» / مطعم «ج: مطاعم»	١٦- دَمْعٌ ، دُمُوع	<input checked="" type="checkbox"/>	اشک
٧- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات	<input checked="" type="checkbox"/>	فراخواندن / دعا کردن / دعوت کردن	١٧- وَجْهٌ ، وَجُوه	<input checked="" type="checkbox"/>	چهره
٨- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات	<input checked="" type="checkbox"/>	نوشتن	١٨- بِنْتُ ، أَبْنَاء	<input type="checkbox"/>	بِنْتُ «ج: بنات» / ابن «ج: أبناء»
٩- شُعْبٌ ، شُعَب	<input type="checkbox"/>	«ج: شعوب» / شُعْبَةٌ «ج: شُعب»	١٩- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ	<input checked="" type="checkbox"/>	خدا
١٠- عَظْمٌ ، أَعْظَام	<input type="checkbox"/>	عظم «ج: عظام» / أعظم «ج: أعظم»	٢٠- آيَةٌ ، آيَات	<input checked="" type="checkbox"/>	نشانه



درسنامه عربی / پایه دوازدهم مشترک

گروه عربی استان کردستان

دیرخانہ راہبری درس عربی - فارسی

بابک قجر

کتاب‌ها خوراک اندیشه اند	الْكَتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ
دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.	«الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ. فَ «قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»
کتاب‌ها خوراک اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد.	إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ،
همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی یافت می‌شود. (وجود دارد)	كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ .
و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند	وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،
و همچنین انسان دانا می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد	وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،
محدودسازی در گزینش «کتاب‌ها» مانند محدودسازی در گزینش خوراک است	وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ
هر دوی این‌ها فقط برای کودکی یا بیماری است. (ترجمه مثبت)	، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.
هر دوی این‌ها جز برای کودکی یا بیماری نیست. (ترجمه منفی)	
پس اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی	إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ،
که به کمک آن می‌توانی آنچه را که می‌خوانی بفهمی،	تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛
پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان	فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛
پس تجربه‌ها، ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند.	فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ؛
زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند.	لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ،
و امکان ندارد که تجربه یک فرد بیشتر از ده‌ها سال «چند دهه» باشد.	وَلَا يُمَكِّنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.
و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد. زیرا من بر این باورم (اعتقاد دارم)	وَلَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكَرَّرَةٌ؛ لِإِنِّي أَعْتَقِدُ
که یک فکر را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر می‌شود.	أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفٌ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.
و بنابراین، می‌خواهم در یک موضوع «موضوع یکسان» نظرهای چند نویسنده را بخوانم.	وَلِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضِعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتَّابٍ
زیرا این کار از خواندن موضوع‌های بسیار «متعدد» لذت بخش‌تر و سودمندتر است	لِأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ
مثلاً در مورد زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می‌خوانم	فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
و من مطمئنم که هر نویسنده ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده است	وَأَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونًا بِأَوْصَافٍ
که «مانند» ویژگی‌های نویسندگان دیگر نیست.	لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ

پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد.	قَرُبَ كِتَابٌ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ،
و چه بسا کتابی که خواننده اش آن را سریع مطالعه کند	وَ رُبُّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛
اما تأثیری ژرف (عمیق) در روح او می‌گذارد که در اندیشه هایش آشکار می‌شود.	فَيَوْتُزُّ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيراً عَمِيقاً يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ.
اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد	أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ،
و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.	فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيراً بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ
عقاد ادیب، روزنامه نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او اصلتی کردی دارد.	الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.
عقاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (مثبت) عقاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید (منفی)	فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛
و بنابراین، در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی می‌بینیم. (مثبت) و بنابراین در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش چیزی به جز نشاط (شادابی) نمی‌بینیم. (منفی)	وَ لِهَذَا لَا نُشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النُّشَاطَ عَلَى رَغْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ.
گفته می‌شود او هزاران کتاب خوانده است	يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ.
و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است	وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ.
بی‌گمان، او بیشتر از صد کتاب در زمینه‌های گوناگون به کتابخانه عربی افزوده است.	فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ.
عقاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله‌ی دبستان درس خوانده است. (مثبت) عقاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، به جز در مرحله‌ی ابتدایی درس نخوانده است. (منفی)	مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مَحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا.
و خانواده اش نتوانست که برای کامل کردن تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.	وَ مَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسَلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.
عقاد، تنها به خودش تکیه کرد. (مثبت) عقاد به کسی جز خودش تکیه نکرد. (منفی)	فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ.
عقاد، انگلیسی را از جهانگردانی «گردشگرانی» که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند یاد گرفت.	فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِيَزَارَةَ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

الْمُعْجَم		
أَصَافٌ : افزود (مضارع: يُصِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى : بی نیاز گردانید (مضارع: يُعْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ : او را از آن بی نیاز کرد. الْأَمَمِع : لذت بخش تر	الْتَّحْدِيدُ : محدود کردن (ماضی: حَدَّدَ / مضارع: يُحَدِّدُ) تَصَفَّحَ : ورق زد ، سریع مطالعه کرد الْتَّائُوِيَّةُ : دبیرستان الْجَدِيرُ : شایسته الصَّحْفِيُّ : روزنامه نگار الظَّرُوفُ : شرایط «مفرد: الظَّرْفُ»	الْقَاسِي : سخت و دشوار الْكُتَّابُ : نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ» الْمُفَكِّرُ : اندیشمند نَشَأَ : پرورش یافت الْوَاتِقُ : مطمئن هُنَاكَ : وجود دارد ، آنجا يُقَالُ : گفته می شود «مجهولِ يَقُولُ»

أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.		
الْخَطَا	عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و دکترای افتخاریش را از آنجا بدست آورد	(١) دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَ عَلَى دُكْتوراهِ فَخَرِيَّةٍ مِنْهَا
الصَّحِيحِ	چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی ، سپس از آن فایده‌ای بدست نمی آوری (نیاوری)	(٢) رَبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَايِدَةٍ مِنْهُ.
الصَّحِيحِ	کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌ها هستند.	(٣) الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ .
الْخَطَا	محدود کردن خواندن کتاب‌ها از دیدگاه نویسنده مفید است	(٤) تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
الصَّحِيحِ	عقاد اعتقاد دارد که زیبایی ، زیبایی آزادی است	(٥) يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
الْخَطَا	هیچ خوراکی برای فکر انسان نیست	(٦) لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.

ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.		
لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافِظَةِ أَسْوانِ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا.	به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و رشد یافت	(١) لِماذا لَمْ يُواصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟
شَبَّهَ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ بِالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ.	شبهه تعیین کردن کتاب را به محدود کردن در انتخاب غذا تشبیه کرده است	(٢) بَأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟
أَصَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.	او بیشتر از صد کتاب به کتابخانه عربی افزوده است.	(٣) كَمْ كِتَاباً أَصَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السُّيَّاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصرَ لِرِيارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.	انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند یاد گرفت.	(٤) مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟
الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَقَوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَالْعَمَلِ.	کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد	(٥) ما هُوَ مِقياسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟
الْجِسْمُ الْقَوِيُّ، يَجْذِبُ غِذاءً مُناسِباً لِنَفْسِهِ.	بدن نیرومند غذای مناسبی را برای خودش جذب می کند	(٦) ما هِيَ مَزايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟
		مقیاس (سنجش و معیار) کتاب‌های مفید چیست ؟
		امتیازهای بدن مفید چیست ؟

اعلموا أسلوب الإستثناء

به این جمله دقت کنید.

حَصَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ إِلاَّ حَامِداً.

همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

هرگاه خبر یا حکم کلی داده شود و سپس یک مورد، را از آن جدا کنیم، به آن « استثناء » می‌گویند.

ارکان استثناء		
مستثنی منه	ادات استثناء	مستثنی
	إِلاَّ	

❖ کلمه «حامداً» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مُسْتَثْنَى مِنْهُ و «إِلاَّ» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

❖ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل». (همان یک مورد است که از خبر یا حکم کلی جدا می‌شود و پس از ادات استثناء می‌آید).

نکته مهم : مستثنی بلافاصله بعد از «إِلاَّ» می‌آید .

❖ به کلمه ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود. (اسمی است که قبل از ادات استثناء می‌آید و خبر یا حکم کلی در باره‌ی آن داده می‌شود. و تعدادش از مستثنی بیشتر است).

❖ مستثنی نقش است اما مستثنی نقش نیست .

حَصَرَ	الزُّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

الزُّمْلَاءُ	حَصَرُوا	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً.
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر:

كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلاَّ الْعِلْمَ.

كُلُّ شَيْءٍ	يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ	إِلاَّ	الْعِلْمَ.
مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَ الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.	
۱- ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾	همه چیز جز ذات او نابود شدنی است .
(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: وجه: منصوب)	
۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾	پس همه ی فرشتگان باهم سجده کردند؛ به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.
(مستثنی منه: الْمَلَائِكَةُ / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: إبلیس: منصوب)	
۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ سَهْرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ فَاصَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.	هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده و چشمی که از محارم خدا بر هم نهاده شده و چشمی که از پروای خدا لبریز شده است.
(مستثنی منه: كُلُّ عَيْنٍ / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: ثلاثٌ أَعْيُنٍ: ثلاث: منصوب)	
۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ مِمَّا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ.	هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا با کمک آن فراخ می شود.
(مستثنی منه: كُلُّ وَعَاءٍ / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: وعاء: منصوب)	
۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كُتِرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كُتِرَ غَلَا.	هر چیزی به جز ادب هرگاه زیاد شود ارزان می شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پربها می شود.
(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: الأدب: منصوب)	
۶- لَا تَعَلَّمِ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.	به جز عطیه همکلاسی هایم زبان فرانسه نمی دانند .
(مستثنی منه: زَمِيلَاتِي / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: عَطِيَّةً : منصوب)	
۷- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.	دانش آموزان مسئله های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند .
(مستثنی منه: مَسَائِلَ / إِلَّا : ادات استثناء / مستثنی: مَسْأَلَةً: منصوب)	
سَهْرٌ: بیدار ماند	۲- غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد
۳- فَاصَّ: روان شد	۴- الْخَشْيَةَ: پروا
۵- أَلْوَعَاءُ: ظرف	۶- ضَاقَ: تنگ شد
۷- اتَّسَعَ: فراخ شد	۸- رَخَّصَ: ارزان شد
۹- غَلَا: گران شد	

یک نکته در ترجمه:

هنگامی که پیش از «إِلَّا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

مثبت	در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.	ما شاهدتُ في المكتبةِ إلا كاظماً.
منفی	در کتابخانه، کسی جز کاظم را ندیدم.	

نکته مهم: در صورت ترجمه جمله به صورت مثبت و موکد، از قید های «فقط، تنها، ...» قبل از آوردن مستثنی استفاده می شود.

مهم: با توجه به سوال های آزمون امتحان نهایی، مهمترین نکته این درس پیدا کردن مستثنی منه در جمله است که مشخص شود جمله چگونه ترجمه شود. که در زیر به بعضی از این موارد اشاره می شود:

۱- اگر جمله قبل از إلاً منفی نباشد، (یعنی مثبت) باشد، مستثنی منه حتماً در جمله است. پس اینگونه جمله ها استثناء هستند.

۲- اما اگر جمله قبل از إلاً منفی باشد، و مستثنی منه در جمله باشد پس این جمله استثناء است، که با کمک گرفتن از ترجمه و نقش کلمات قبل از إلاً می توان پی به بودن مستثنی منه بودن در جمله برد. یک روش دیگر برای پیدا کردن توجه کردن به اعراب مستثنی است یعنی اگر کلمه بعد از إلاً یکی از علامت مرفوع (ُ / ٌ ...) را بگیرد مستثنی منه حذف شده است. چون مستثنی اعراب (َ / ِ / ِ / ِ) می گیرد مانند: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...﴾ که لَعِبٌ: مرفوع است پس در این جمله مستثنی منه حذف شده است.

❖ مستثنی منه معمولاً «جمع سالم یا مکسر» یا اسم های جمعی مانند (ناس / قوم / کل ...) است.

❖ اما کلمه هایی مفرد نکره مانند (أحدٌ / شيءٌ / كتابٌ / ...) اگر در جمله منفی قرار بگیرند می توانند مستثنی منه واقع شوند.

در امتحان نهایی علاوه بر قسمت ترجمه که از جمله های استثناء استفاده می شود در قسمت قواعد نیز سوال طرح می شود از جمله:

۱۰ مَيِّزٌ فِي الْعِبَارَاتِ: (الف: الحال ب: المفعول المطلق ج: نوع المفعول المطلق د: المستثنى هـ: المستثنى منه)
أَنْشَدَ الْفَرَزْدَقُ قَصِيدَةً إِِنْشَادًا رَائِعًا - مَا شَاهَدْتُ زُمَلَانِي الْقُدَمَاءَ إِلَّا مُحَمَّدًا - شَاهَدْتُ جَمَاعَةً وَاقِفِينَ أَمَامَ الْمَدْرَسَةِ.

خرداد ۱۴۰۲

إِخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرَجِّمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ .	
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست (منفی) و زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است (مثبت)	۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ...﴾
جز قوم کافران از رحمت خدا ناامید نمی شوند. (منفی) فقط قوم کافران از رحمت خدا ناامید می شوند. (مثبت)	۲- ﴿... لَا يَنَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾
بی گمان انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند...	۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.	۴- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ
انواع میوه به جز آناناس را خریده ام.	۵- اشتریتُ أنواعَ الفاكهةِ إلا أناناس.

التَّمارين

التَّمْرينُ الْأَوَّلُ: اُكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ الْمُعْجَمِ.

أَعْنَى	او را بی نیاز ساخت که هیچ احتیاجی نداشته باشد.	١) جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حَاجَةَ لَهُ .
الصَّحْفِي	شخصی که در روزنامه (روزنامه ها) مقاله (مقالاتی) می نویسد.	٢) شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحُفِ .
التَّائُوِيَّة	مرحله‌ی تحصیلی پس از دبستان (ابتدایی) .	٣) الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ .
المُفَكِّر	دانشمندی که اندیشه های ژرف و جدیدی دارد.	٤) الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ .
الظُّرُوف	اوضاع و احوالی که پیرامونمان می بینیم.	٥) الْأَوْضَاعُ وَ الْأَحْوَالُ الَّتِي نُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا.

التَّمْرينُ الثَّانِي: صَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

يَعْلُو • يَرْحُصُ <input checked="" type="checkbox"/> يَكْتُرُ • يَعْصُ •	١) سَعَرَ الْعَنْبِ فِي نِهَائِهِ الصَّيْفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.
گران می شود/ ارزان می شود/ زیاد می شود/ برهم می نهد	قیمت انگور در بازار در پایان تابستان به سبب فراوانی اش ارزان می شود
جَدِيرٌ <input checked="" type="checkbox"/> شَلَالٌ • تَلْفَازٌ • ظُرُوفٌ •	٢) أَعْطَى الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ بِهَا
شایسته / آبخار / تلویزیون / شرایط	مدیر، مسئولیت کتابخانه را به هم شاگردی ام داد در حالی که شایسته آن بود
طَبَعْنَا • تَصَفَّحْنَا • رَكَبْنَا • أَكَلْنَا <input checked="" type="checkbox"/>	٣) ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ التُّفَاحَاتِ وَ الرُّمَانَاتِ.
چاپ کردیم / ورق زدیم / سوار شدیم / خوردیم	به باغ رفتیم و سیبها و انارها را خوردیم .
وَعَاءٌ <input checked="" type="checkbox"/> زُجَاجًا • حَدِيدًا • نُحَاسًا •	٤) صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
ظرف / شیشه / آهن / مس	ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم
(يُخَفِّضُ • يَمُرُّ • يَفْذِفُ • يَسْهَرُ <input checked="" type="checkbox"/>)	٥) حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.
تخفیف می دهد/ تلخ می کند/ پرتاب می کند/ بیدار می ماند	نگهبان هتل تمام شب همراه همکارش بیدار می ماند

الْتَمْرِينُ الثَّالِثُ: اِمْلَأِ الْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ.							
(۱)	دشمنی	ع	د	و	ا	ن	عُدْوَان
(۲)	کبوتر	ح	م	ا	م	ة	حَمَامَةٌ
(۳)	به یادآورنده	م	ت	ذ	ک	ر	مُتَذَكِّرٌ
(۴)	چادر	ع	ب	ا	ء	ة	عِبَاءَةٌ
(۵)	گرفته شده	م	أ	خ	و	ذ	مَأْخُوذٌ
(۶)	آشنایی	ت	ع	ا	ر	ف	تَعَارُفٌ
(۷)	بریده شده	م	ق	ط	و	ع	مَقْطُوعٌ
(۸)	آفتاب پرست	ح	ر	ب	ا	ء	حِرْبَاءٌ
(۹)	پدیده	ظ	ا	ه	ر	ة	ظَاهِرَةٌ
(۱۰)	ماه ها	أ	ق	م	ا	ر	أَقْمَارٌ
(۱۱)	کارت، بلیت	ب	ط	ا	ق	ة	بِطَاقَةٌ
(۱۲)	فیلم ها	أ	ف	ل	ا	م	أَفْلامٌ
(۱۳)	خمیر	م	ع	ج	و	ن	مَعْجُونٌ
(۱۴)	کالا	ب	ض	ا	ع	ة	بِضَاعَةٌ
(۱۵)	رودها	أ	ن	ه	ا	ر	أَنْهَارٌ
(۱۶)	یاد دادن	ت	ع	ل	ی	م	تَعْلِيمٌ
(۱۷)	آسانی	س	ه	و	ل	ة	سُهولةٌ
(۱۸)	بُت ها	أ	ص	ن	ا	م	أَصْنَامٌ
(۱۹)	هزینه ها	ن	ف	ق	ا	ت	نَفَقَاتٌ
(۲۰)	صندلی ها	ک	ر	ا	س	ی	كِرَاسِيٌّ
(۲۱)	مادر	و	ا	ل	د	ة	وَالِدَةٌ
(۲۲)	شلوار	س	ر	و	ا	ل	سِرْوَالٌ
(۲۳)	چارپایان	ب	ه	ا	ث	م	بَهَائِمٌ
(۲۴)	فرستادن	إ	ر	س	ا	ل	إِرْسَالٌ
(۲۵)	پرچم ها	أ	ع	ل	ا	م	أَعْلَامٌ
(۲۶)	سنگ ها	ح	ج	ا	ر	ة	حِجَارَةٌ
(۲۷)	دانش آموز	ت	ل	م	ی	ذ	تَلْمِيزٌ
(۲۸)	برنامه ها	ب	ر	ا	م	ج	بَرَامِجٌ

﴿وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾

«التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ وَالْإِعْرَابُ»

کلمات در زبان عربی همچون انسان از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرند، همانطور که هر انسانی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات خویش است کلمات نیز در زبان عربی هر کدام دارای ویژگی و خصوصیات خویش هستند. بنابراین بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» نامیده می‌شود.

و همچنان که هر انسانی با هر ویژگی که دارد اما هنگامی وارد جامعه می‌شود در هر جایی که قرار بگیرد نقش آن جا را می‌گیرد (دانش‌آموز، معلم، مدیر، کارمند، کارگر، ...) کلمات نیز هنگامی در جمله قرار بگیرند با توجه به جایگاهشان در جمله نقش می‌گیرند بنابراین به ذکر نقش دستوری کلمه یعنی جایگاه آن در جمله و علامت‌های انتهایی کلمه در زبان عربی «اعراب» می‌گویند.

دانش آموز باید دقت کند دو اصطلاح «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» و «اعراب» قواعدی است که در طی سال‌های گذشته یاد گرفته و الآن با روشی جدید تکرار می‌شود.

در «التَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» یا «تجزیه» بهتر است از جدول زیر استفاده کنید:

اسم ۱	مفرد	مذکر	معرفه	جامد
۲	مثنی	۳	۴	
جمع	مؤنث	نکره	مشتق	
کلمه	فعل	ماضی	صیغه فعل (۱۴)	گروه اول (ثلاثی مجرد)
		مضارع		گروه دوم (ثلاثی مزید)
	امر			معلوم
				مجهول
				حرف

۲۰۱: هر اسمی در زبان عربی از لحاظ جنس و عدد بر اساس جدول زیر تقسیم می‌شود

(

	مؤنث	مذکر	
۱- مفرد اسمی است که بر یک نفر یا چیزی دلالت کند. و علامت مشخصی ندارد.			مفرد
۲- مفرد مؤنث می‌تواند بدون علامت باشد مانند مریم یا زینب یا دارای علامت‌های (ة / اء / ی ا) باشد که به آخر آن اضافه می‌شود مانند: تلمیذة / صحراء / کبری / دنیا	ة - ة	----	مثنی
۳- جمع مکسر یعنی جمعی که بر اساس قواعد این جدول بسته نشده و قاعده مشخصی ندارد. مانند قلم: أقلام / کتاب: کُتُب		ان - ین	جمع سالم
		ونّ - ینّ	جمع مکسر
		ات	

۳: اسم معرفه: اسمی است که برای شنونده یا خواننده شناخته شده باشد.

اسم نکره: اسمی است که برای شنونده یا خواننده شناخته شده نباشد.

در دسته بندی اسم‌ها می‌گوییم هر اسمی که معرفه نباشد، نکره است، بنابراین ابتدا انواع اسم‌های معرفه را مشخص می‌کنیم هر اسمی جزء یکی از موارد زیر قرار گرفت معرفه و اگر در دسته بندی معارف قرار نگرفت مبنی است. انواع اسم‌های معرفه:

۱- هر اسمی که در ابتدای آن «ال» اضافه شده باشد. مانند: **الکتاب، الرجل** معرفه به «ال» «معرف بال» نامیده می‌شود.

۲- اسم عَلَم (خاص): اسامی افراد، کشورها و شهرها و... مانند: ایران، کردستان، سنندج، کرمانشاه، ایلام، دماوند، اورست در کتاب درسی پایه یازدهم فقط این دو اسم آمده است. و سوال‌های امتحانی و آزمون بر پایه این دو مورد می‌باشد.

اما موارد زیر نیز معرفه هستند

۳- ضمیرها ۴- اسم‌های اشاره (هذا، هذه، ...) ۵- اسم‌های موصول (الذی، التی،...)

۶- گاهی یک اسم نکره به یک معرفه اضافه می‌شود و معرفه می‌شود مانند:

کتابُ التلمیذ / کتاب نکره است اما چون به التلمیذ که معرفه است اضافه شده است پس کتاب نیز معرفه حساب می‌شود .
نکته مهم: علامت تنوین _____ در آخر اسم‌ها نشانه‌ی نکره است ، یعنی اگر اسمی تنوین داشت «تلمیذ / تلمیذاً / تلمیذاً» معمولاً نکره است .

اسم‌های علم (خاص) اگر تنوین هم داشته باشند؛ بازهم معرفه به حساب می‌آیند . اشهد أن **محمداً** رسول الله .

۴- در عربی اسم‌هایی وجود دارند که ریشه‌ی آن‌ها فعل است ، به چنین اسم‌هایی که از فعل ساخته می‌شوند مشتق می‌گویند .
 و در مقابل اسم‌هایی که ریشه فعلی ندارد ؛ یعنی آن را از روی فعل نساخته‌اند جامد می‌گویند .

یادآوری: اصطلاح جامد و مشتق در کتاب‌های درسی ذکر نشده است . اما تعدادی از مشتق‌ها را در پایه دهم و یازدهم یاد گرفته‌اید که عبارتند از :

۱- اسم فاعل : به دو صورت می‌آید ۱- بر وزن فاعِل : (ناصِر) ۲- مُ (مُستخرج)

۲- اسم مفعول : به دو صورت می‌آید ۱- بر وزن مَفْعُول : (مَنْصُور) ۲- مُ (مُستخرج)

۳- اسم مبالغة : بر دو وزن می‌آید ۱- فَعَال : (رِزَاق) (بِقَالَ) ۲- فَعَالَة : (عَلَّامَة) (سَيَّارَة) (نِظَّارَة)

۴- اسم تفضیل : بر دو وزن می‌آید ۱- أَفْعَل : (أَجْمَل) (أَحْسَن) ۲- فُعْلَى : (حُسْنَى) (دُنْيَا)

۵- اسم مکان : بر سه وزن می‌آید ۱- مَفْعَل : (مَلْعَب) ۲- مَفْعِل : (مَنَزِل) ۳- مَفْعَلَة : (مَدْرَسَة)

۵- فعل معلوم فعلی است که فاعل آن مشخص و معلوم است ، فعل مجهول فعلی است که فاعل آن نامشخص است .

فعل ماضی معلوم : : ضَرَبَ : استخرج / فعل ماضی مجهول : ضَرَبَ / استخرج

فعل مضارع معلوم : : يَضْرِبُ : يُكْرِمُ / فعل مضارع مجهول : يَضْرِبُ / يُسْتَخْرَجُ

عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الضَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.

الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ.

الْعَمَالُ:	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	مُبْتَدَأً
	ب. اسْمٌ مُبَالَغَةٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ

الْمُجْتَهِدُونَ:	أ. اسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	صِفَةٌ
	ب. اسْمٌ مَنصُوعٌ، مُتَنَتِي، مُذَكَّرٌ، تَكْرِيهٌ	مُنصَافٌ إِلَيْهِ

يَشْتَغِلُونَ:	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	خَبْرٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ

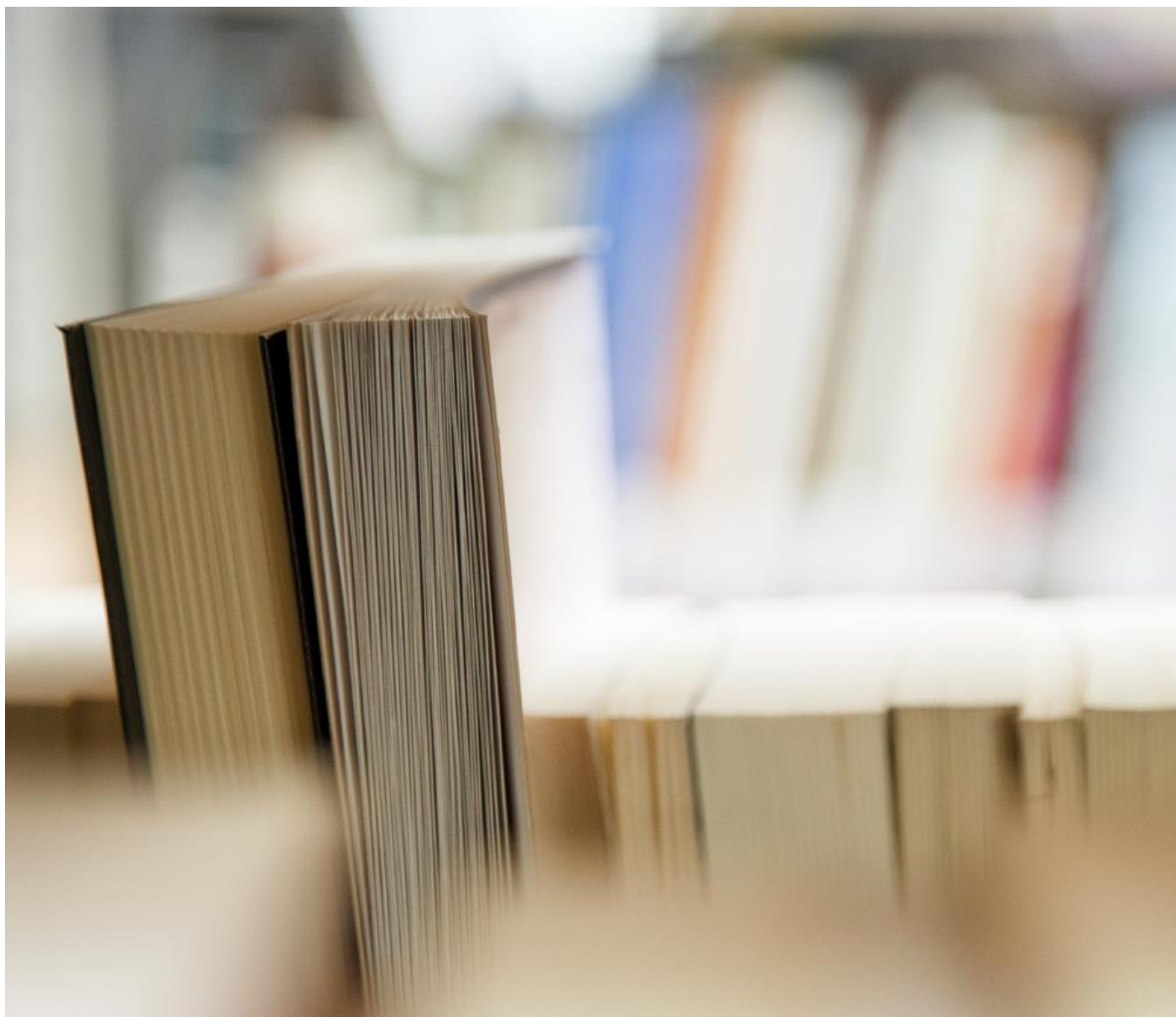
الْمَصْنَعُ:	أ. اسْمٌ مَنصُوعٌ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مُنصَافٌ إِلَيْهِ
	ب. اسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌّ وَ مَجْرُورٌ)

نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الإِمْتِحَانِ.				
نَجَحَتِ:	أ. فعلٌ ماضٍ، مجهولٌ ب. فعلٌ ماضٍ، معلومٌ			
الطَّالِبَاتُ:	أ. مَصَدَّرٌ، جمعٌ مذكَّرٌ سالمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ مُبْتَدَأٌ ب. اسمٌ فاعِلٍ، جمعٌ مؤنَّثٌ سالمٌ، مَعْرِفَةٌ فاعِلٌ			
الإِمْتِحَانِ:	أ. مَصَدَّرٌ مِنْ بَابِ إِفْتِعَالٍ، مُفْرَدٌ، مذكَّرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلْ ب. اسمٌ تَفْضِيلِيٌّ، مُفْرَدٌ، مذكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ صِفَةٌ			
فِعْلٌ ماضٍ: فعل ماضٍ مَعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به عَلم بودن				
الْتِمَرِينَ الخَامِسَ				
أ- كَمَلِ الْفَرَاقَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِيِ. هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عَشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدِفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ اِرْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَضْطَدِّمُ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سُقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهُدٌ مُرْعَبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ.				
پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل» نامیده می‌شود [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان می‌سازد و هنگامی که جوجه‌هایش بزرگ می‌شوند از آنها می‌خواهد از لانه‌ی بلندشان بپروند. جوجه‌ها یکی یکی خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از هزار متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها برخورد می‌کنند. پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی دشوارشان است.				
ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا. هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عَشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرِسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عَشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدِفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ اِرْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَضْطَدِّمُ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سُقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهُدٌ مُرْعَبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ.				
عَشَّهُ (مفعول)	مُرْتَفِعَةٍ (صفة)	فِرَاخُ (فاعل)	الْفِرَاخُ (فاعل)	أَلْفِ (مجرور به حرف جرّ)
الصُّخُورِ (مجرور بحرف جرّ)	الْوَالِدَانِ (فاعل)	الْجَبَلِ (مضاف إليه)	فِرَاخِ (مفعول)	سُقُوطِ (مبتدأ)
الْفِرَاخِ (مضاف إليه)	مَشْهُدٌ (خبر)	مُرْعَبٌ (صفة)	مِنْ حَيَاتِ (مجرور بحرف جرّ)	الْقَاسِيَةِ (صفة).
ج. عَيْنُ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ». «لَا + اسم = لَا نَفِي جِنْسٍ» لَا فِرَارَ: لَا نَفِي جِنْسٍ				
د. اِبْحَثْ عَنْ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحَتَّ وَ بَعِيدٌ وَ تَصَغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقَلٌّ وَ أَسْفَلٌ». تَحَتَّ ≠ فَوْقَ // بَعِيدٌ ≠ قَرِيبٌ // تَصَغُرُ ≠ تَكْبُرُ // قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعٌ // أَقَلٌّ ≠ أَكْثَرُ // أَسْفَلٌ ≠ أَعْلَى				
ه. اُكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرِسِينَ وَ فِرَاخٌ وَ صُخُورٌ وَ مَرَّاتٍ». جِبَالٌ: مفرد: جَبَلٌ // مُفْتَرِسِينَ: مفرد: مُفْتَرِسٌ // فِرَاخٌ: مفرد: فِرَاخٌ // صُخُورٌ: مفرد: صَخْرَةٌ // مَرَّاتٍ: مفرد: مَرَّةٌ				

الْتَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.			
عَلِمَ: دانست	أَعْلَمُ مِنْ: دانایتر از	سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	الْعَلَامَةُ: بسیار دانا
فعل ماضی	اسم تفضیل (أَفْعَل)	س + مضارع = مستقبل فارسی	مبالغة
إِنْتَقَلَ: جا به جا شد	لا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی شود	لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءً إِنْتَقِلُوا: لطفاً، جا به جا شوید
ماضی / باب افتعال	مضارع منفی	لَنْ + مضارع = مستقبل منفی فارسی	فعل امر، جمع مذکر مخاطب
أَرْسَلَ: فرستاد	الْمُرْسَلُ: فرستاده شده	أَرْسَلُ: بفرست	لا تُرْسِلْ: نفرست
ماضی / باب إفعال	اسم مفعول (مُ.....مَ...)	فعل امر / مفرد مذکر غایب	مضارع نهی: لا + مضارع
عَبَدَ: پرستید	العابِدُونَ: پرستندگان	أَعْبُدُونِي: مرا پرستید	الْمَعْبُدُ: پرستشگاهها
ماضی/مجرد / گروه ۱	اسم فاعل / جمع مذکر	فعل امر + ن وقایه + ضمیر(ی)	جمع «مَعْبُد»: اسم مکان
سَاعَدَ: کمک کرد	الْمُسَاعِدُ: کمک کننده	هُمْ سَاعَدُونِي: آنها مرا کمک کردند	رَجَاءً سَاعِدُونِي: لطفاً مرا کمک کنید
ماضی / باب مفاعلة	اسم فاعل (مُ.....مَ - ..)	فعل ماضی + نون وقایه + ضمیر(ی)	فعل امر + نون وقایه + ضمیر(ی)
طَبَخَ: پخت	الطَّبَّاحُ: آشپز	طَبَخَ: پخته شد	الْمَطْبُوحُ: پخته شده
ماضی/مجرد / گروه ۱	اسم مبالغة (شغل)	ماضی مجهول (با ضمه شروع شده)	اسم مفعول (بر وزن مفعول)
تَكَلَّمَ: سخن گفت	التَّكَلُّمُ: سخن گفتن	تَكَلَّمْنَا: (ما) سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ: (ما) سخن می گوئیم
ماضی / باب تَفَعُّل	مصدر باب تَفَعُّل	فعل ماضی / متکلم مع الغير	فعل مضارع / متکلم مع الغير

الْتَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْبُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.	
مدارا کردن با مردم نصف ایمان است .	(۱) مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.
مداراهُ: (مبتدا) النَّاسِ: (مضاف الیه) نِصْفُ: (خبر) الْإِيمَانِ: (مضاف الیه)	
دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است	(۲) عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.
عَدُوٌّ: (مبتدا) عَاقِلٌ: (صفت) خَيْرٌ: (خبر) مِنْ صَدِيقٍ: (مجرور به حرف جر) جَاهِلٍ: (صفت)	
ای دوست من، هرگز سخنی جز حق نگو	(۳) يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.
لا تَقُلْ: (فعل مضارع نهی) كَلِمًا: (مفعول و منصوب) إِلَّا: (ادوات استثناء) الْحَقُّ: (مستثنی)	
(یادگیری) دانش در کودکی مانند نقش در سنگ است	(۴) أَلْعَلُّمٌ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.
أَلْعَلُّمٌ: (مبتدا) فِي الصَّغَرِ: (مجرور به حرف جر) كَالنَّقْشِ: (مجرور به حرف جر «خبر برای العلم») فِي الْحَجَرِ: (مجرور به حرف جر)	
ضعیفترین مردم کسی است که از پنهان کردن رازش ناتوان باشد	(۵) أَوْعَفَّ النَّاسِ مَنْ صَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.
أَوْعَفَّ: (مبتدا) النَّاسِ: (مضاف الیه) عَنِ كِتْمَانِ: (جار و مجرور) سِرِّهِ: (مضاف الیه)	

التَّمَرِينُ الثَّامِنُ: أ. اِنْحِتْ عَنِ السَّمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي	
أ. (اسمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمَفْعُولِ وَ اسْمِ الْمُبَالِغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ وَ اسْمِ الْمَكَانِ)	
﴿...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾	قطعاً نفس بسیار دستور دهنده(امر کننده) به بدی است.
أَمَّارَةٌ بر وزن «فَعَالَةٌ» اسم مبالغه	
إِعْلَمُ بِأَنَّ خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.	بدان که بهترین برادران (دوستان) قدیمی‌ترین آنهاست .
خَيْرٌ : اسم تفضیل	أَقْدَمُ : بر وزن «أَفْعَلُ» اسم تفضیل
أَكْبَرُ الْحُمُقِ الْإِعْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَ الدَّمِّ	بزرگترین حماقت زیاده‌روی در ستایش و نکوهش (مدح و ذم) است.
أَكْبَرُ : بر وزن «أَفْعَلُ» اسم تفضیل	
طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ	خواستن حاجت از ناهلش از مرگ بدتر است.
أَشَدُّ : بر وزن «أَفْعَلُ» اسم تفضیل	
فَمَنْ عَنِ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.	ازجایت برای(به احترام) پدر و معلمت برخیز اگر چه فرمانروا باشی
مَجْلِسُ : بر وزن «مَفْعَلُ» اسم مکان	مُعَلِّمٌ : «مُ.....» : اسم فاعل
يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ	روز عدل(دادگری) بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر مظلوم است
ظَالِمٌ : بر وزن «فاعل» اسم فاعل	أَشَدُّ : بر وزن «أَفْعَلُ» اسم تفضیل
مَظْلُومٌ : بر وزن «مَفْعُولُ» اسم مفعول	



درسنامه عربی / پایه دوازدهم مشترک

گروه عربی استان کردستان

دبیرخانه راهبری درس عربی - فارسی

بابک قجر

1403-1404

الْفَرَزْدَقُ	الْكَرْسُ الرَّابِعُ
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه (خدا) و مردم بیرون و محدوده اجرام، او را می شناسند.	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ
این فرزندِ بهترینِ همهٔ بندگان خداست. این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزهٔ بزرگ قوم است.	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
و این گفتهٔ تو که « این کیست؟ » زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو انکار کردی می شناسند	وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ
فرزدق از شاعران روزگار اموی است.	الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
او در منطقه ای در کویت فعلی (کنونی) به سال بیست و سه هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد.	وُلِدَ فِي مِثْقَلَةَ الْكُوَيْتِ الْحَالِيَةِ، عَامَ ثَلَاثَةِ وَ عِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی(ع) آورد	فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ(ع)،
و امام از وی دربارهٔ پسرش پرسید و او گفت:	فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وُلْدِهِ؛ فَقَالَ:
این پسر است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود.	« هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا. »
پس امام به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز (یاد بده).	فَقَالَ الْإِمَامُ لِوَالِدِهِ: « عَلِّمَهُ الْقُرْآنَ »
پس (پدر فرزدق) به او به خوبی قرآن را آموخت (یاد داد)؛	فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا جَيِّدًا؛
سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت،	ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ بِالشَّامِ
و آن ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.	وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.
فرزدق دوستدار اهل بیت بود	كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ
و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛	وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةٍ؛
ولی وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.	وَلَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
پس هشام طواف کرد و وقتی که به حجر الاسود رسید	فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ
نتوانست که آن را به خاطر شلوغی بسیار مسح کند.	لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ،
پس برای وی منبری نصب شد و همچون فرمانروایان روی آن نشست	فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأَمْرَاءِ
در حالی که به مردم نگاه می کرد و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.	يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.
پس درحالی که به حاجیان می نگریدست، ناگهان(امام) زین العابدین آمد	فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحُجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ (ع) ،
و مانند بزرگان خانه [خدا] را طواف کرد،	فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ
و هنگامی که به حجرالاسود رسید، مردم کنار رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.	فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.
مردی از اهل شام گفت:	فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ:
این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟! (این کیست که مردم به او اجازه مسح حجرالاسود دادند!؟)	« مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ » ؟!
هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند	خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ

و به او مانند دوستداران علاقه مند شوند و گفت: او را نمی شناسم	و يَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةً الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ»
و فرزدق حاضر بود.	وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا.
پس فرزدق گفت: «من او را به خوبی می شناسم.»	فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.»
سپس این قصیده را به زیبایی سرود:	ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا.
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد.	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ
و خانه (خدا) و مردم بیرون و محدوده احرام، او را می شناسند.	وَ الْبَيْتِ يَعْرِفُهُ وَ الْجِلَّ وَ الْحَرَمَ
این فرزندِ بهترین همه بندگان خداست.	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
این پرهیزگارِ پاکِ پاکیزه بزرگ قوم است.	هَذَا النَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمَ
و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست.	وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ
عرب و غیرعرب کسی را که تو انکار کردی می شناسند	الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمَ

الْمُعْجَم

إِذْ جَاءَ : ناگهان آمد	الْحِلَّ : بیرون احرام	الْعَلَمَ : بزرگ تر قوم ، پرچم
إِسْتَلَمَ الْحَجَرَ : سنگ را مسح کرد	رَحَلَ - : کوچ کرد	الْكِبَارَ : بزرگان
أَنْكَرَ : ناشناخته شمرد	رَغِبَ فِيهِ - : به آن علاقه مند شد	«مفرد: الْكَبِير» ≠ الصَّغَار
الْبَطْحَاءَ : دشت مکه	الضَّائِرُ: زیان رساننده	مَدَحَ - : ستود
بَيْنَمَا : در حالی که	طَافَ : طواف کرد	نَصَبَ : برپا کرد ، نصب کرد
النَّقِيُّ : پرهیزگار	(مضارع: يَطُوفُ)	النَّقِيُّ : پاک و خالص
جَهَرَ بِ- : آشکار کرد	الْعَرَبُ: عرب	الْوَطَاءَ : جای پا ، گام

اُكْتُبْ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

(۱) كَيْفَ كَانَ حُبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ ؟	كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ .
دوستی فرزدق به اهل بیت نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟	فرزدق دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد.
(۲) مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؟	جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
چه کسی فرزدق را نزد امیر مؤمنان آورد؟	پدرش او را نزد امیر مؤمنان آورد .
(۳) مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ ؟	جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
چه وقت فرزدق دوستی اش به اهل بیت را آشکار کرد؟	وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.
(۴) أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ ؟	وُلِدَ فِي مِثْلَقَةَ بِالْكُوَيْتِ وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةَ
فرزدق کجا به دنیا آمد و کجا زندگی کرد؟	او در منطقه ای در کویت متولد شد و در بصره زندگی کرد.
(۵) فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعْيشُ ؟	كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعْيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
فرزدق در چه دوره ای زندگی می کرد؟	فرزدق در روزگار اموی زندگی می کرد.
(۶) إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ ؟	رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ .
فرزدق در شام نزد چه کسی رفت؟	فرزدق نزد خلفای بنی امیه در شام رفت .

اعلموا

الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

۱- اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.

۲- اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.

۳- اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۴- اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

چه رابطه ای میان دو کلمه «اِسْتَعْفَرْتُ» و «اِسْتِغْفَارَ» در جملات بالا وجود دارد؟

مصدر «اِسْتِغْفَارَ» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟

نقش کلمه «اِسْتِغْفَارَ» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اِسْتَعْفَرْتُ» تأکید کرده است.

به مصدر «اِسْتِغْفَارَ» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صَادِقًا» و «الصَّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛

مانند «اِسْتِغْفَارَ» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا

صفت

مفعول مطلق نوعی

اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ

مضاف الیه

مفعول مطلق نوعی

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛ مثال:

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:

اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارًا صَادِقًا

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

اِسْتَعْفَرْتُ اللَّهَ اِسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ

مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

تَجْتَهُدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا

مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند

مفعول مطلق، مصدری از فعلِ جمله است.

مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعلِ جمله است که بر **انجام فعل تأکید** می کند و صفت یا مضافُ الیه ندارد.

مفعول مطلق نوعی، مصدری از فعلِ جمله است که **نوع و چگونگی انجام فعل** را بیان می کند و صفت یا مضافُ الیه دارد.

نکته ۱: مفعول مطلق: مصدری است **منصوب** (أ ، ؤ ، ـ) و از جنس فعل موجود در جمله است:

نکته ۲: مفعول مطلق تأکیدی هیچ گاه به صورت مثنی یا جمع به کار نمی رود، و نصب آن نیز با تنوین نصب « ـ » نشان داده می شود.

نکته ۳: در ترجمه‌ی مفعول مطلق تأکیدی از قیدهایی تأکیدی زیر و امثال آن‌ها استفاده می شود: « بي شك، بدون شك ، مسلماً، قطعاً، حتماً، یقیناً، و ... » که با آوردن بر سر فعل ترجمه می شود .

نکته ۴: مفعول مطلق، مصدر منصوبی است که به کمک کلمه‌ی بعد از خود که به صورت «صفت» یا «مضاف الیه» می آید، « کیفیت » و « نوع » انجام فعل را بیان می کند.

نکته ۵: ترجمه‌ی مفعول مطلق: در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای صفت، از قیدهایی بیانی با توجه صفت آن استفاده می شود یا به عبارت دیگر، به ترجمه‌ی صفت، اکتفا می گردد. قیدهایی نوعی که از آن‌ها برای ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای صفت استفاده می شود عبارتند از:

« به نیکی ، بسیار ، سخت ، زیاد ... » مثال:

إِصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ← به نیکی صبر کن

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ← ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم

اذكروا اللهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ← خدا را بسیار یاد کنید

نکته: در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای مضاف الیه، علاوه بر قید «مانند» از قیدهایی بیانی دیگر از قبیل: « ، چون ، همچون ... » استفاده می شود. مثال:

انظروا إلي الدنيا نظرَ الزاهدين فيها ← به دنیا چون پارسایان در آن، بنگرید

جلس عليّ جلوس الفقراء ← علي مانند فقیران نشست

نظرتُ إلي المكتبةَ نظرَ الباحث ← به کتابخانه همچون پژوهشگر نگاه کردم

در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده بر این وزن ها آشنا شدید
 اِفْتَعَلَ، اِسْتَفْعَلَ، اِنْفَعَلَ، اِفْعَلَ، تَفَعَّلَ، تَفَعَّلَ، تَفَاعَلَ و مُفَاعَلَةٌ؛ مثال

مصدر	مضارع	ماضی	مثال ↔	مصدر	مضارع	ماضی
اِفْتِخَارٌ	يَفْتَخِرُ	اِفْتَخَرَ		اِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتَعَلَ
اِسْتِخْدَامٌ	يَسْتَخِدِمُ	اِسْتَخَدَمَ		اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعَلَ
اِنْسِحَابٌ	يَنْسَحِبُ	اِنْسَحَبَ		اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفَعَلَ
اِرْسَالٌ	يُرْسِلُ	اَرْسَلَ		اِفْعَلَ	يُفْعِلُ	اَفْعَلَ
تَعْلِيمٌ	يُعَلِّمُ	عَلَّمَ		تَفَعَّلَ	يُفَعَّلُ	فَعَّلَ
تَقَدُّمٌ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدَّمَ		تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ
تَعَارُفٌ	يَتَعَارَفُ	تَعَارَفَ		تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلَ
مُسَاعَدَةٌ	يُسَاعِدُ	سَاعَدَ	مُفَاعَلَةٌ	يُفَاعِلُ	فَاعَلَ	

اکنون با این چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده اند، آشنا شوید:

مصدر	مضارع	ماضی		مصدر	مضارع	ماضی
جُلُوسٌ	يَجْلِسُ	جَلَسَ		صَبْرٌ	يَصْبِرُ	صَبَرَ
خُرُوجٌ	يَخْرُجُ	خَرَجَ		ذِكْرٌ	يَذْكُرُ	ذَكَرَ
طَوَافٌ	يَطُوفُ	طَافَ		مَعْرِفَةٌ	يَعْرِفُ	عَرَفَ
نَوْمٌ	يَنَامُ	نَامَ		رَغْبَةٌ	يَرْغَبُ	رَغِبَ
عَيْشٌ	يَعِيشُ	عَاشَ		فَتْحٌ	يَفْتَحُ	فَتَحَ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعل جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است.

اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ: اِنْتَخِبَ التَّرْجِمَةَ الصَّحِيحَةَ ثُمَّ عَيَّنَ الْمَفْعُولَ الْمَطْلُوقَ وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

(۱) ﴿قَاصِرٌ صَبْرًا جَمِيلًا﴾

صبراً: مفعول مطلق نوعی

الف) قطعاً شکیبایی کن ب) به زیبایی صبر کن.

(۲) ﴿اُذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾

ذِكْرًا: مفعول مطلق نوعی

الف) خدا را همیشه یاد کنید. ب) خدا را بسیار یاد کنید.

(۳) ﴿كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾

تَكْلِيمًا: مفعول مطلق تأکیدی

الف) خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب) خدا با موسی سخنی گفت.

(۴) ﴿... وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾

تَنْزِيلًا: مفعول مطلق تأکیدی

الف) و مانند ملائک فرود آمدند. ب) و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

الْتَمَارِين

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْقَرِيبَةِ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.	
۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبُّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.	ترجمه: هیچ یک از شما ایمان نمی آورد تا این که برای برادرش دوست بدارد آنچه را برای خودش دوست می دارد
معادل: هر آن چیز کانت نباید پسند	تن دوست و دشمن بدان در مبند
۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا	ترجمه: هرگاه انسان بزرگوار را گرامی بداری مالک او می شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری نافرمانی می کند.
معادل: چو با سِفله گویی به لطف و خوشی	فزون گرددش کبر و گردن کشی
۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ	ترجمه: عاقل خانه اش را روی صخره می سازد و نادان بر روی شن بنا می کند
معادل: به جویی که یک روز بگذشت ب	نسازد خردمند ازو جای خواب
۴- إِدْعَى الثُّغْلَبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ	ترجمه: روباه چیزی را ادعا کرد و خواست. گفته شد آیا شاهدی هست؟ گفت دُم. (دُمم)
معادل: ز روباهی پرسیدند احوال ز معروفان گواهِش بود دنبال	
۵- مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ	ترجمه: هر کس تلاش کند، می چرد (به خواسته اش می رسد) و هر کس بخواهد رویاها می بیند.
معادل: هرکه رَوَد چَرَد و هرکه حُسَبد خواب بیند.	
۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ.	ترجمه: هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد، برایش دو بال می رویاند
معادل: آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟	مور همان به که نباشد پَرَش
۷- مَدَّ رِجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَائِكَ.	
ترجمه: پایت را به اندازه جامه ات، دراز کن	
معادل: پایت را به اندازه ی گلیمت دراز کن.	
۸- عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرِفُ الْإِخْوَانُ.	ترجمه: دوستان به هنگام سختی ها شناخته می شوند.
معادل: دوست آن باشد که گیرد دست دوست	در پریشان حالی و درماندگی
۱- الْكَلِيمُ: فرومایه ۲- تَمَرَّدَ: نافرمانی کرد ۳- الرَّمْلُ: شن ۴- إِدْعَى: ادعا کرد ۵- رَعَى: چرید	
۶- لَزِمَ الْمَنَامَ: خوابید (لَزَمَهُ) بدو آویخت و رهاش نکرد + الْمَنَامُ: خواب ۷- الْأَحْلَامُ: رؤیاها «مفرد: الْحُلْمُ»	
۸- أَنْبَتَ: رویانید ۹- مَدَّ: دراز کن (ماضی: مَدَّ / مضارع: يَمُدُّ) ۱۰- الْكِسَاءُ: جامه ۱۱- الشَّدَائِدُ: سختی ها «مفرد: الشَّدِيدَةُ»	

الْتَمْرِينُ الثَّانِي:

أ. عَيْنُ اسْمِ الْفَاعِلِ وَ اسْمِ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

ب. أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْعَرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

۱- إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَ لَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي الْقَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمُرُ فِي الْقَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَّاضِعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ.

کشت در دشت می روید و بر تخته سنگ نمی روید و همچنین حکمت در دل فروتن ماندگار می شود و در دل خودبزرگ بین ستمگر ماندگار نمی شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ بینی را از ابزار نادانی قرارداده است.

(اسْمُ الْفَاعِلِ : الْمُتَوَاضِعِ / الْمُتَكَبِّرِ) (اسْمُ الْمُبَالَغَةِ : الْجَبَّارِ)

(فِي السَّهْلِ : مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ) / (الْحِكْمَةُ : مُبْتَدَأٌ) / (الْجَبَّارِ : صِفَةٌ) / (التَّوَّاضِعَ (مَفْعُولٌ) / (الْجَهْلَ : مُضَافٌ إِلَيْهِ).

۲- مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.

هرکس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشت شایسته تر است.

أ : (اسْمُ الْفَاعِلِ : مُعَلِّمٌ / مُؤَدِّبٌ) (اسْمُ التَّفْضِيلِ : أَحَقُّ)

ب: (نَفْسَ : مَفْعُولٌ) (لِلنَّاسِ : مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ) (نَفْسِ : مُضَافٌ إِلَيْهِ) (مُعَلِّمٌ : مُبْتَدَأٌ)
(أَحَقُّ : خَبْرٌ) (بِالْإِجْلَالِ : مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ) (النَّاسِ : مُضَافٌ إِلَيْهِ)

الْتَمْرِينُ الثَّالِثُ: عَيْنُ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرْجِمُهُ.

یاد می آورد	<input type="checkbox"/>	يَذْكُرُ	<input type="checkbox"/>	يُذَكِّرُ	<input checked="" type="checkbox"/>	يَتَذَكَّرُ	(۱) مضارع تَذَكَّرَ (به یاد آورد) :
یاد دادن	<input type="checkbox"/>	تَعَلَّمَ	<input checked="" type="checkbox"/>	تَعْلِيمٌ	<input type="checkbox"/>	عِلْمٌ	(۲) مصدر عَلَّمَ (یاد داد):
همنشینی کرد	<input checked="" type="checkbox"/>	جَالَسَ	<input type="checkbox"/>	أَجْلَسَ	<input type="checkbox"/>	جَلَسَ	(۳) ماضی مُجَالَسَةٌ (همنشینی کردن) :
بریده شدن	<input type="checkbox"/>	تَقَاطَعٌ	<input checked="" type="checkbox"/>	إِنْقِطَاعٌ	<input type="checkbox"/>	تَقْطِيعٌ	(۴) مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):
نزدیک شو	<input type="checkbox"/>	إِقْتَرَبَ	<input type="checkbox"/>	قَرَبَ	<input checked="" type="checkbox"/>	تَقَرَّبَ	(۵) أمر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):
بازنشست می شود	<input type="checkbox"/>	يُقْتَعَدُ	<input checked="" type="checkbox"/>	يَتَقَاعَدُ	<input type="checkbox"/>	يُفْعَدُ	(۶) مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):
خودداری کن	<input checked="" type="checkbox"/>	إِمْتَنَعَ	<input type="checkbox"/>	مَانَعَ	<input type="checkbox"/>	إِمْنَعَ	(۷) أمر مَتَمَّنَعَ (خودداری می کنی):
خارج کرد	<input checked="" type="checkbox"/>	اسْتَخْرَجَ	<input type="checkbox"/>	نَخَّرَجَ	<input type="checkbox"/>	أَخْرَجَ	(۸) ماضی يَسْتَخْرِجُ (خارج می کند):
گوش فرا داد	<input type="checkbox"/>	انْفَعَلَ	<input type="checkbox"/>	اسْتَفَعَلَ	<input checked="" type="checkbox"/>	افْتَعَلَ	(۹) وزن اسْتَمَعَ:
چشم به راه شد	<input type="checkbox"/>	اسْتَفَعَلَ	<input type="checkbox"/>	انْفَعَلَ	<input checked="" type="checkbox"/>	افْتَعَلَ	(۱۰) وزن انْتَضَرَ:

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيِّنْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلْفَرَاغِ.				
يَطْرُقُونَ	يَطْرُدُونَ	يَطْبُخُونَ	يَطُوفُونَ	(۱) الْحَجَّاجُ مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ. حاجی‌ها بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می‌کنند)
الزُّبْدَةُ	الزَّلُّ	الزَّيْتُ	الزَّيْتُ	(۲) لَوْ لَا الشَّرْطِيُّ لَأَشْتَدَّ أَمَامَ الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ. اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه‌روی ورزشگاه شدت می‌گرفت.
عِنْدَ	جَانِبًا	بَيْنَمَا	بَيْنَ	(۳) كُنْتُ أَمْسِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ. (در حالی که) راه می‌رفتم، حادثه‌ای را در میدان شهر دیدم.
عُشْبَ	عَلَمَ	عَرَبَةَ	عَبَاءَةَ	(۴) رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ. برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت (بلند کرد)
إِسْتَعَانَ	إِسْتَمَعَ	إِسْتَطَاعَ	إِسْتَلَمَ	(۴) الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ. حاجی حجرالاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).
يَطْرُقُونَ	يَطْرُدُونَ	يَطْبُخُونَ	يَطُوفُونَ	

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ...؟) (أَيَا مِي دَانِي كِه...؟)

...الْمُغُولَ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سَوْرِ عَظِيمٍ حَوْلَهَا

با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین، مغول‌ها توانستند به آن حمله سختی کنند؟!

مغول‌ها با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!

مغولان توانستند به چین حمله سختی کنند؛ با وجود ساختن دیوار بزرگی دور آن؟!

...تَلَفَّظَ «گ» وَ «چ» وَ «ژ» مَوْجُودٌ فِي اللَّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ كَثِيرًا.

تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار وجود دارد؟!

... الْحَوْتُ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ.

نهنگ برای در آوردن روغن از جگرش برای ساختن مواد آرایشی صید می‌شود؟!

نهنگ برای استخراج روغن از کبدش برای ساختن مواد آرایشی صید می‌شود؟!

...الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطِّيْرَانِ.

خفاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟!

خفاش تنها جانور (حیوان) پستانداری است که قادر به پرواز است؟!

... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا.

شمار (تعداد) مورچگان در جهان نزدیک به (تقریباً) یک میلیون بار بیشتر از شمار آدمیان است؟!

... طیسفون الْوَأَفِئَةَ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ.
تیسفون، واقع در نزدیکی بغداد پایتخت ساسانیان بود؟!
... دُبَّ الْبَانِدَا عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ حَجْمًا مِنَ الْفَارِ.
اندازه خرس پاندا هنگام زاده شدن کوچک تر از موش است؟!
... الزَّرَافَةَ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ.
زرافه لال است و تارهای صوتی ندارد؟!
... وَرَقَةَ الزَّيْتُونِ رَمَزُ السَّلَامِ.
برگ زیتون نماد صلح است؟!
۱- السُّور: دیوار ۲- الدَّارِجَةُ: عامیانه ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی
۴- الطَّيْرَانِ: پرواز، پرواز کردن ۵- العَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: العَوَاصِمُ» ۶- دُبُّ الْبَانِدَا: خرس پاندا
۷- الْأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «الأحبال: جمع / الحبل: مفرد» ۸- الرَّمْزُ: نماد، سمبل «الرموز: جمع»

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَ ثَمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطٌّ.

(متن زیر را ترجمه کن ، سپس نقش کلماتی را که زیرش خط کشیده شده مشخص کن .)

السَّمَكُ الْمَدْفُونُ	ماهی دفن شده
يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا	در آفریقا گونه ای ماهی هست (وجود دارد)
يَسْتُرُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَّةِ	که هنگام خشکسالی خودش را در پوششی از مواد مخاطی پنهان می کند
الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ،	که از دهانش بیرون می آید.
وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ،	و خودش را زیر گل دفن می کند
ثُمَّ يَنَامُ نَوْمًا عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ،	و بیشتر از یک سال به خواب عمیقی فرو می رود
وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ اِحْتِيَاجَ الْأَحْيَاءِ	و مانند زندگان به آب و غذا و هوا نیاز ندارد
وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي اِنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطْرِ،	و درون گودال کوچکی در انتظار (چشم به راه) بارش باران زندگی میکند
حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا عَجِيبًا.	تا اینکه از آن پوشش به طوری عجیب بیرون بیاید.
يَذْهَبُ الصَّيَادُونَ الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اِحْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطْرِ	شکارچیان (ماهیگران) آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می روند.
وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَفَّافَ لِصَيْدِهِ.	و خاک خشک را برای صید او می گنند (حفر می کنند).

عَيْنَ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِمَا تَحْتَهُ حَطٌّ.	
الْسَّمَكُ الْمَدْفُونُ	
يُوجَدُ نَوْعٌ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا يَسْتُرُ (فعل) نَفْسَهُ (مفعول) عِنْدَ الْجَفَافِ فِي غِلَافٍ مِنَ الْمَوَادِّ الْمُخَاطِيَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَيَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ (فعل) نَوْمًا (مفعول مطلق نوعي) عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ (مجرور بحرف جر)، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى الْمَاءِ وَ الطَّعَامِ وَ الْهَوَاءِ اِحْتِيَاجَ (مفعول مطلق نوعي) الْأَحْيَاءِ وَ يَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي اِنْتِظَارِ نَزُولِ الْمَطَرِ (مضاف إليه)، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغِلَافِ خُرُوجًا (مفعول مطلق نوعي) عَجِيبًا. يَذْهَبُ الصَّيَّادُونَ (فاعل) الْإِفْرِيقِيُّونَ إِلَى مَكَانِ اِخْتِفَاءِهِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَطَرِ وَ يَحْفِرُونَ التُّرَابَ الْجَافَ (صفة) لِصَيْدِهِ.	
۱- الْجَفَافُ : خشکی	۲- الْغِلَافُ : پوشش
۳- الْأَجَافُ : خشک	

الْثَّمَرِينَ السَّابِعُ: عَيْنَ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ.	
(إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا)	بی شک ما آشکارا تو را فتح و پیروزی بخشیدیم
فتحاً : مفعول مطلق نوعی - مبیناً : صفت	
(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا)	قطعا ما خود بی تردید قرآن را بر تو فرو فرستادیم
القرآن : مفعول - تنزیلاً : مفعول مطلق تاکیدی	
لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَ لَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ	هیچ فقری همچون نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست
کالادب: جارومجرور	
يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.	هر چیزی جز دانش با انفاق کم میشود و مسلماً آن زیاد میشود.
كُلُّ : فاعل- بالانفاق : جارومجرور- العلم: مستثنی	
يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مُحَاسَبَةَ الْأَغْنِيَاءِ	خسیس در دنیا مثل فقیران زندگی می کند و در آخرت همچون ثروتمندان محاسبه می شود .
البخیلُ : فاعل - عیش - مفعول مطلق نوعی - الفقراء - مضاف الیه - محاسبه : مفعول مطلق نوعی - الأغنیاء : مضاف الیه	

الْثَّمَرِينَ الثَّامِنُ: عَيْنَ الْمُتَرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ (= ، ≠)			
رَخِصٌ ≠ غَلَا	كِسَاءٌ = لِبَاسٌ	فَرِحَ = مَسْرُورٌ	سُهولةٌ ≠ صُعوبةٌ
ارزان شد ≠ گران شد	لباس	شاد	آسانی ≠ سختی
أَعَانَ = نَصَرَ	حَيَاةٌ = عَيْشٌ	نُزُولٌ ≠ صُعُودٌ	اِخْتِفَاءٌ ≠ ظُهُورٌ
یاری کرد	زندگی	پایین آمدن ≠ بالا رفتن	پنهان شدن آشکار شدن
سَهَرَ ≠ نَامَ	سَلَامٌ = صُلْحٌ	غِذَاءٌ = طَعَامٌ	اِسْتِطَاعَةٌ = قَدَرٌ
بیدار ماند ≠ خوابید	صلح	خوراک / غذا	توانست
دار = بَيْتٌ	بُنْيَانٌ = بِنَاءٌ	ضَاقٌ ≠ اِتَّسَعَ	واثقٌ = مُطْمَئِنٌّ
خانه	ساختمان	تنگ شد ≠ فراخ شد	مطمئن